

قلم ایران

زیر نظر شورای نویسندگان

از کان مرکزی بهمت معاونت ملی ایران

مصاحبه دکتر شاپور بختیار

عادی سازی روابط ایران و فرانسه

روزنامه "لوماتن" در شماره مورخ ۱۱ دسامبر ۸۷، مصاحبه ای را که با دکتر شاپور بختیار، درباره عادی سازی روابط فرانسه با جمهوری اسلامی، بعمل آورده، درج کرده است. ما ترجمه کمی کوتاه شده آن را در زیر بنظر خوانندگان خود می رسانیم:

شاپور بختیار: آخرین نخست وزیر ایران در دوران شاه، میل ندا رد در مورد اخلی فرانسه مذاخله کند. میگوید:

"من یک طرفدار حکومت قانون و عمیقاً سوسیال دمکرات هستم. من یکی از جوان ترین همکاران مصدق بودم. در سالن خانهاش عکس مصدق - که نسبت ایران را ملی کرد در اوت ۱۹۵۳ بوسیله "سی.آی.ا." سرنگون شد - جلب نظر می کند. اومیگوید:

"هیچ شکی نیست که خمینی یک موجود عجیب الخلقه است، و من مفتخرم که در آن دورانی که همه، از جمله فرانسوی ها، انگلیسی ها و امریکائی ها - علی رغم خفتی که بر آنها تحمیل شده بود - مفتون

و مجذوب او بودند، این واقعیت راصریحا گفتم. با وجود این فکرمی کنم که عادی شدن روابط بین دو کشور اجتناب ناپذیر است." **بقیه در صفحه ۳**

قبائلی به نام

جمهوری اسلامی

خمینی و جمهوری اسلامی او دشمنی دارند که از همه نیرومندان جهان نیرومندتر است: مرگ. با این زندگی خمینی، آغا زفر و پاشی جمهوری اسلامی اوست. کسی چون مهدی بازرگان هنگامی که می گوید نظام جمهوری اسلامی قبائلی است که برتن آیت الله خمینی دوخته اند، می داند چه می گوید.

حتی خمینی نیز قبای اسلام را جای جای پاره پاره کرده تا از آن قبائی به نام جمهوری اسلامی بسا زد که برتن او راست آید. هر کس که بخواد آن را پس از مرگ خمینی ببیند، فقط ناسازگاری قامت **بقیه در صفحه ۹**

بخت بیدار دموکراسی

ونگاهی بر کتابی

دولتمردان، سیاست پيشگان و تحلیل - گران یا دداشت های خود را زیر و روی - کنند و به بحث وجدل می نشینند بلکه از بنیاد فرورهای پیشهادی و "تفکر جدید" دبیرکل حزب کمونیست شوروی بدرستی سردرآوردند و ببینند اگر واقعتی در میان است، دوامی خواهد داشت، وسعتی خواهد گرفت و یا با توقف و ناکامی روبرو خواهد شد؟

ناشران آمریکائی پیش بینی میکنند که اگر این کتاب حدنصاب تا زهای در فروش نیاید، مسلماً "در ردیف" پرفروش ها" خواهد نشست. یک مورخ آمریکائی به زما مداران کشورش توصیه می کند:

(با همه تردیدها می که در میان است، شایسته است - با قبول این "فرض" و "احتمال" که برنا می گوربا چف بی نصیب از توفیق نخواهد شد - از خود سؤال کنند، آیا دیپلماسی ایالات متحده برای مواجه با یک شوروی "مطبوع" ما دگی دارد؟) **بقیه در صفحه ۲**

کتاب میخائیل گوربا چف (پرسترویکا = با زسازی) در سرا سردنیا با توجه به بیمانندی روبروست. و اشننگتن پست، درمقاله ای ضمن تقریظی بر آن و با استفاده از گزارش خبرنگاران خود در شرق و غرب، می نویسد: در این شکی نیست که گوربا چف توجه جهان را از زین تا بوئنوس آیرس - ارقامه تا توکیو به سوی خود برانگیخته است.

سعید رضوانی

طرح خود اشتغالی!

رژیم آیت الله بعد از مطالعات طولانی بدین نتیجه رسیده است که مشکل بیکاری را با تدبیر اجرای طرح "خود اشتغالی!" چاره کرد.

در ایران سالی نیم میلیون دا و طلب جدید به بازار کار روی می آورد و این در حالی است که بازاری برای کار وجود ندارد. به برکت انقلاب شکوهمند اسلامی، در بخش صنعتی و بازرگانی کاری نیست تا به کسی بدهند و در بخش اداری، جایی برای استخدام جدیدی نمی مانده است. در دوره قبل از انقلاب هم ایران از تورم بخش اداری رنج می برد و سازمان اداری، **بقیه در صفحه ۱۰**

حسین علی مشکان

نقصان آیت الله

در روزنامه های عصر تهران خبری منتشر شده است بدین مضمون که طبق فتوای حضرت آیت الله العظمی نجفی مرعشی، اراضی روستای "خاوه" از توابع بخش "کهنک" در منطقه جنوب شرقی شهرستان قم از تملک خرده مالکان خارج شود و بصورت موقوفه درآمد.

روزنامه های عصر تهران در توضیح این خبر می نویسند: روستای "خاوه" از نقاط بیابانی خوش آب و هوای اطراف قم است و سیب درختی و گیلاس آن مرغوبیت دارد.

بقیه در صفحه ۱۲

سقوط بهای نفت

شبهات پربهرکت قیمت های نفت را با یاد بدرود گفت. سازمان کشورهای صادر کننده نفت (اوپک) پس از ۶ روز تردید و اختلاف حاصل یکسال موفقیت را از بین برد. ۱۳ وزیر نفت که از ۹ تا ۱۳ دسامبر در وین گرد آمدند فقط توانستند از متلاشی شدن اوپک جلوگیری کنند. قراردادی که ۱۲ کشور از ۱۳ کشور عضو، آن را امضاء کردند برخلاف قرارداد سال گذشته که در نیست بهای ۱۸ دلار برای هر بشکه نفت را حفظ کند و این تا زه کمترین چیزی است که میتوان در باره این قرارداد گفت. اوپک از همپا شیده تر و ضعیف تر همیشه دوسال به عقب بازگشته است، با این تفاوت که دیگر از حزامیت عربستان سوسودی برخوردار نیست. **بقیه در صفحه ۱۰**

سخنی درباره حافظ (۳)

در صفحه ۶

بقیه از صفحه ۱

"تفکری نو برای کشور ما (شوروی) و جهان این ضمیمه ای است بر عنوان کتاب که با وجود ابهامات جدی و مشکلاتی که علی رغم توضیحات نویسنده همچنان در فهم انطباق "دموکراسی" بر نظام بسته شوروی باقی میماند، تعبیر ناروائی نیست.

نکته شنیدنی این است که نه فقط "برداشت ها" و روح انتقادی کتاب، بلکه حتی روند تحریر و نشر آن نیز در تمام ۷۰ ساله که از عمر حکومت شوروی میگذرد، بی سابقه است.

سفر کتاب از دونای شرقی آمریکا (گرنیلا و مایکل پسی) است که کوتاه زمانی پس از روی کار آمدن گورباچف از وی خواسته اند، کتابی بنویسد و جالب توجه است که ضمن سفرش یادآوری کرده اند که "منظور آنها نه یک کتاب تبلیغی و یا مجموعه ای از مقالات و خطابه های حزبی بلکه یک "کتاب واقعی" متضمن افکار و عقاید و برداشتهای خود است. و گورباچف، همسفرش و هم توصیه را بی چک و چانه می پذیرد و دست بکار میشود و حاصل کار را در وقت معهود تحویل میدهد.

این طور که پیداست، گورباچف در تمام آن چند هفته ای که از نظرها پنهان بود و با این غیبت نسبتاً طولانی شایعه ای افول و قوت می گرفت، عمدتاً "وقت خود را در آخرین تصحیح و تنقیح رساله اش صرف کرده است. به عقیده بسیاری از اهل نظر، همین تعقیب شتاب آمیز، نشانه ای آن است که "دبیرکل" به خصوص در کشاکش مسائل مربوط به "تقلیل تسلیحات و حقوق بشر" به نشر هر چه سریع تر و وسیع تر کتاب در سطح جهانی سخت وسواس و اصرار داشته است.

اجمالاً "پرسترویکا" در حد قابل توجه و مخصوصاً در قیاس با مجموعه ادبیات ما رکبستی پس از لنین خواندنی و معتبر است. به گفته "جان لوئیز گادیز" مورخ و استاد دانشگاه ها و او میگوید:

"فرصت مهمی به آمریکا تان می دهد تا ببینید شما که اتحاد جماهیر شوروی کنونی، چه اندازه از عصر استالینی فاصله گرفته است."

(پرسترویکا = بازسازی) بی گفتگو هم از لحاظ استدلال و هما نظر پرده دری و صراحت در نقد، با توجه به اینکه حاصل قلم یکی از رهبران درجه اول شوروی است، کم نظیری حتی بی نظیر است و در زمینه های، بر نقد خروش و جف بی ویژه از آن جهت که عملکرد بسیاری از رهبران پس از استالین را نیز زیر سؤال قرار میدهد، پهلومی زند.

گورباچف ابائی ندارد که از رهبران سلف خود با صفاتی گاه به تمام معنا سازا یاد کند:

"چهره های بی روح و سنگی" - آنها که به فراوان از "شکوه و جلال بی مایه و آب و تاب تو خالی و شعراهای محض و تابش های بی دلیل" برخوردار بوده اند.

ضمن شرحی از فضایل جامعه ای "جوان" شوروی که بصورت یک نظام نیرومند و "قیاس ناپذیر" برجای امپراتوری

بخت بیدار دموکراسی

و نگاهی بر کتابی

مخبر، جنایت روبه رشد گذاشت، در باره ای از سطوح اداری، بی اعتنائی به مقررات و قوانین، ارتشاء، تظا هرو تملق تشویق شد...

بدینگونه در انتقاد از کمبودها و کج رویها و مواضع "نظام" تا آن جا پیش میرود که به صراحت می توان گفت هیچ یسک از کرملین نشینان ما قبل به گردا هس هم نمی رسند.

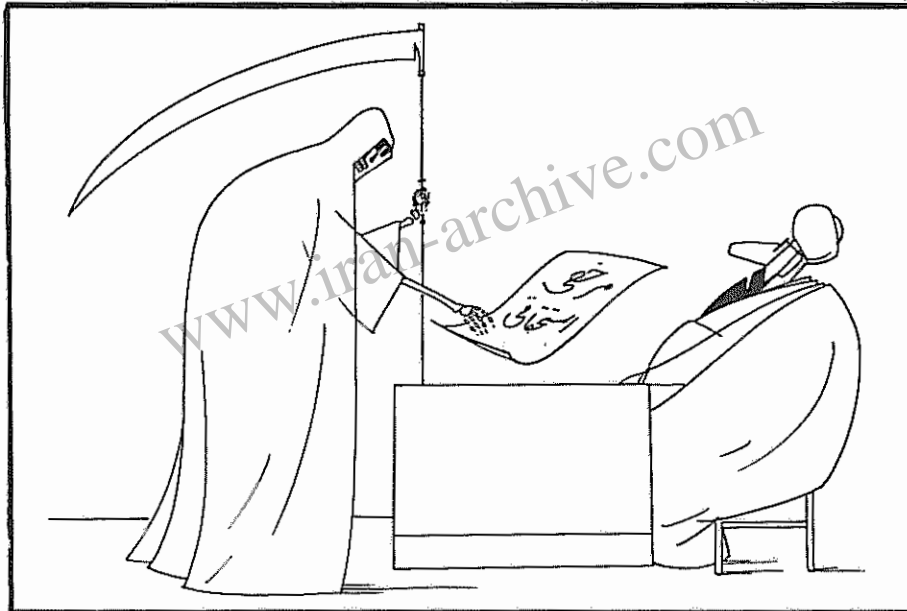
با زبانشاره به همان سالهای ۷۰ میگوید: "ما فکرمی کردیم این ما هستیم که بر زمین نشسته ایم..."

و در دنیا له بحث نتیجه می گیرد:

"... در حالیکه اوضاع و احوال مصداق کلام لنین بود که وقتی می گفت: اتوموبیل

نیمه فئودالی و نیمه مستعمراتی روسیه نشسته است، با اشاره به سالهای آخر دهه ۷۰ توضیح میدهد که قطعاً "اتفاقی با بدروی داده با شد که جنبش و حرکت را از کشور سلب کرده است" و در دنیا لسه ای آن چنان تصویر سیاهی از مسائل و مشکلات بدست میدهد که در وهله اول خواننده با تردید از خود سؤال می کند: آیا این رهبران اتحاد شوروی است که قلم بدست گرفته است؟ اومی نویسد:

"کشوری که به شتاب خود را به ملل پیشرفته ای جهان نزدیک می کرد، بصورت بی دربی مواضع خود را از کف داد. فاصله میان کارائی و تولید - کیفیت - فرآورده ها، گسترش علمی و تکنولوژیک ...



به سوئی نمی رود که راننده گمان برده است...

این نکته گفتنی است که استنادات مکرر گورباچف به لنین، پیداست که نه از سر اتفاق و یا رعایت "حرمت پایدار" او در رژیم، بلکه دقیقاً "نشانه ای اشتیاق و اعتقاد خاص وی به پایبندگزار حکومت شوروی است و همین خود از آن زمینه های پرابها می است که طبعاً "به طرح این سؤال منجر میشود:

او چگونه میخواهد نظریات لنینیستی را با (گلاسنوست = فضای باز) خود اشتسی دهد؟ - چرا که لنین آنقدرها که او بر "فضای باز" تاکید میکند به آن ارا دتسی نداشت. گورباچف در این "رساله سعی دارد بر نامه ای خود را بنوعی "با زکشت به اصول لنینیستی" و در عین حال بسط این "اصول" در تطبیق با حال و هوای کنونی تبلیغ و توجیه کند.

میگوید لنین بر این باور بود که تحولات جامعه را "یک انقلاب" کفایت نمی کند و بر اساس آن تلویحاً "نتیجه میگیرد: پرسترویکا" او همان انقلاب دوم روسیه است که هدف غائی آن قوت بخشیدن به سوسیالیسم از طریق پیوند با "دموکراسی" است.

معتقد است که:

"اگر روند دموکراسی در کشور ما بصورت طبیعی صورت می گرفت، ما توانائی می-

داد تا از بسیاری مشکلات اجتناب کنیم... ما این درس را از تاریخ خود آموخته ایم و هرگز فراموش نخواهیم کرد."

بخش دیگری از کتاب به تجزیه و تحلیل مسائل بین المللی و از آن جمله نقش نیروی هسته ای و رابطه آن با مسئله "نبرد طبقه ای" و "همزیستی مصالح آمیز" و مخصوصاً "به تصریح در این مطلب تعلق گرفته است که "با پیدایش دورا جسد از یکدیگر قرار داد" و می دانیم این نکته ای است که با طبع بر ژنف نبود و نیز می دانیم، "نبرد طبقه ای" از دیدگاه ما رکیسم محتوای اصلی "تاریخ" شناخته شده است.

گورباچف در پی این نظر، به این برداشت "قطعی" میرسد که "امنیت" با ید به یک امر همه جا نیه تبدیل شود زیرا یک ملت به تنهایی قادر نیست که خود را از زهدتسی از "امنیت" برخوردار یا شود و دیگران در "نا امنی" بسر برند و سرانجام به طرح این "تز" بدیع می پردازد که: "در چهار دیوار یک مسابقه ای صلح آمیز که طبیعتاً ناگزیراً همکاری و تعاون است" این تاریخ و نه "نبرد طبقه ای" است که برنده را مشخص میکند.

اینها مسائل و مسائل قابل بحث و پرسش، در این بخش از کتاب نیز فراوان است و اما قصداً تقریظ نیست بلکه عمدتاً "توجه به رویش جوانه های از پندارها ای است که بنا بر جبر زندگی و طلب زمان حتی جا معده بسته ای نظیر جامعه شوروی را نیز رفته رفته می پوشانند.

مسئله اساسی این است که سوای دلباختگان "کشور شوروا" که عاشقانه چشم به راه طلب معشوق نشسته اند و "فحش را هم از دهان او" طبیعتاً می دانند و استالین را یک روز بنا بر ندای معشوق "کاروان سالارانسانها" و فردای آن روز به گردش حال محبوب "دژخیم بی بدیل تاریخ" می یابند و نیز سوای مرددین که علی رغم انبوه شاهدها همچنان در پیج و خم وادی حیرت سرگردانند آری گذشته ز حال و قسالت این دو گروه - نمی توان انکار کرد که حوادث کنونی شوروی حتی دشمنان متعصب و سخت باور کمونیسم را دست کم به قبول این فکرسوق داده است که:

"چیزی در کار است". که: جامعه شوروی اگر نه امروز و فردا، ولی روزی خواهد ناخواه بر تحولاتی گردن خواهد نهاد و چه بسا هم امروز نیز بتوان از نشانه های بار داری در این جامعه سراغ گرفت.

مسلمانان در شرایط کنونی قضاوت دقیق در باره ای چونگی این تحولات نامقدور است، آقای گورباچف هم با نمی خواهد و با اصولاً نمی تواند توضیح دهد که گره اساسی را چگونه می توان گشود - بر "دمکراسی" و "فضای باز" اصرار دارد ولی وقتی پای مسائل مهمی نظیر "حقوق بشر و پلورالیسم" یعنی الزامات شکل گیری یک نظام دموکراتیک واقعی به میان می آید، آشکارا لنگ می زند و از بسک تحلیل اقباع کننده با زمی مانسد و همچنان "حقوق بشر" و "نظام تک حزبی"

بخت بیدار دموکراسی و نگاهی بر کتابی

بقیه از صفحه ۲

را با معیارهای کهنه‌ی گذشتگان خود عیار میزند، چنانکه در مصاحبه با خبرنگار شبکه‌ی تلویزیونی ان.بی.سی. از حرفهای بسیار گفته و بسیار شنیده در این زمینه فراتر نمی رود:

در جامعه‌ی مائیزی به تعهد احزاب نیست - در نظام ما هر کس از حق کسار برخوردار است - بیکاری مفهوم ندارد - به هر فرد شوری میزان کالری مورد نیاز بدن انسان ارائه می شود - آموزش اجباری و بهداشت رایگان است ...

و این ها را به پای حرمت به حقوق بشر می نویسد و گردنقاط اصلی مسئله بدان گونه که اندیشمندی یوگسلاوی "میلسوان جیلاس" قریب سه دهه‌ی قبل، در کتاب "پرارزش خود" طبقه جدید" در باب واقعیات زندگی و حکومت و قدرت و اقتصاد در جامعه شوروی با لایح و در جوامع کمونیستی با لایح مطرح ساخت، مطلقاً نمی چرخد.

جیلاس خود وقتی یک کمونیست مؤمن بود - در سال ۱۹۳۷ در کار تجدید سازمان حزب کمونیست یوگسلاوی دوشا دوش تیتو می رانند - در سال ۱۹۳۸ به عضویت کمیته مرکزی و بعد عضویت دفتر سیاسی حزب در آمدودر جنگ های پارتیزانی چون یک قهرمان درخشید.

جیلاس در جامعه‌ی تعصبات اعتقادی تنها آنجا رفت که وقتی با آن گروه زهموطنان خود که هواخواه رهبری کمونیست هان بودند بی رحمانه در افتاد و کثیری از آنها را به آتش بست. مجموعاً "جیلاس عنصری مطلعی بود و از آنچه در جوامع کمونیستی می گذشت، در دقایق امر آگاه میشد - مدتها با مقامات شوروی در دوره‌ی استالین روابط صمیمانه داشت و اصولاً از جمله ستورسین های دست اول جنبش بین المللی کمونیستی محسوب میشد و بقولی او بود که در سال ۱۹۴۷ تا سیس کمینفرم را به مولوتف پیشنهاد کرد.

این یادها از آن روست که توجه بدیم که اگر در کنار اثر آقای گورباچف از کتاب "جیلاس" طبقه جدید" یاد می کنیم، بپراهنه نرفته ایم، خاصه از این جهت که جیلاس نیز چون گورباچف نقطه‌ی درد و ناتوانی های سیستم شوروی و کشور خود یوگسلاوی را با زشناخته بود، با این اختلاف اصولی که آقای گورباچف مشکل رانه در بنیاد نظام، بلکه "در پدها و روش ها" جست و جیلاس کجی بنا را از همان خشت اول می دیده است. به عقیده‌ی جیلاس یکی از ریشه های ستبر درد، در جامعه معسفی شوروی و تمامی جوامع کمونیستی، اصوار بر "وحدت ایدئولوژیک" است. میگوید:

این امر (وحدت ایدئولوژیک) نیز مانند همه‌ی پدیده های دیگر کمونیسم بتدریج رشد می یابد و در جنگ قدرت به حد اعلائی خود می رسد و از این روستا دفنی نبود که وقتی استالین بقدرت رسید علناً و برای اولین بار از تروتسکی خواسته شد که از تمام اندیشه های خویش جـ

اندیشه‌ها بی که توسط حزب ارائه شده است ناید چشم ببوشد.

از دیدگاه جیلاس در چنین جامعه‌ی "پیشرفت های" اقتصادی نیز پایه و مبنای رشد نظام نیست بلکه "جلسه و بازتابی ست در زمینه‌ی حرکت از دیکتاتوری انقلابی به سوی استبداد ارتجاعی، و سرسرایین حرکت مؤید این نکته است که چگونه مداخله‌ی دولت در امور اقتصادی - که در مرحله‌ی اول شوروی است - رفته رفته به وسیله‌ی برای ارضاء منافع شخصی بوروکراتهای حاکم "طبقه جدید" تبدیل می شود.

و اما جیلاس اگر بر مداخله‌ی دولت در امور اقتصادی بدینگونه می تازد به آن معنا نیست که با اقتصاد دصد درصد از دولتیست انحصارات و سلاطین سرمایه موافق است. بعکس او یک سوسیال دمکرات واقعی ست و به همین دلیل در پایان کتاب خود ضمن انتقاد از رهبران وقت شوروی و یوگسلاوی، بنحوضمنی این باور خود را منعکس می کند:

معیار رهبری شوروی در برخورد با سوسیال دموکراسی درست همان معیار است که به هنگام تعیین سرنوشت سوسیال دمکراتها در کشور خویش از آن استفاده کرد - رهبری شوروی مفهوم سوسیال دموکراسی را در دنیا فته است و هرگز هم در نخواهد یافت.

اما گورباچف که پیداست لنگی های اقتصادی و خطرات آن را بدرستی درک می کند و حتی به این نظر نیز می رسد که "اگر حرکت دموکراسی در کشور (او) بهنجار بود، امروز مشکلاتی در کار نبود" بخلاف جیلاس که در درازسای می بیند بر آن است (و یا ظاهراً بر آن است) که هم بنیاد نظام را حفظ کند و هم گره را بگشاید و همین جا ست که تردیدها ظاهر میشود. البته اگر در بدبینی مطلق غرق نشویم و بخلاف کسانی که معتقدند این هم بانگی است و بس - دست کم تاء ملی را جایز بدانیم، قطعاً "خواهیم پذیرفت که:

در اتحاد شوروی (حالا خواه گورباچف بماند و خواه نباشد) اگر علت اساسی درد ناشناخته مانده، نفس دردها حساس جا معده و حتی بخش قابل ملاحظه‌ای از دستگا رهبری کشیده شده است، به عبارت دیگر دیده اند که در رنده مسابقه را به حریف می بازند - بی برده اند که محدودیت های انسانی مملکت را علیل کرده است - فهمیده اند که در این راه یکسویسه از شگفتگی های حیرت انگیز قرن بیستم محروم شده اند - دانسته اند، انسان های که موظفند در یک خط برانند - به یک ذوق بگروند - به یک نگاه عادت کنند، از خلایق بازمی مانند.

ظهور چنین "جریانی" در اتحاد شوروی پس از هفتاد سال تجربه حتی اگر با ردیگر با سرکوب مواجده شود، به تنهایی شاهد ظهور "اصالت دموکراسی" و حاجت بی چون و چرای بشر امروز به این ودیعه "طبیعی

مصاحبه دکتر شاپور بختیار

عادی سازی روابط ایران و فرانسه

بقیه از صفحه ۱

بختیار با یادآوری روند عادی سازی که در دوران حکومت سوسیالیست ها آغاز شده بود، بر این نکته تاء کید میکند که این امر به برکت شخصیت فوق العاده فرانسیس میتران صورت گرفت که با ظرافت و با توجه به حفظ حیثیت فرانسه اقدام کرد.

سپس می افزاید: "با بد واقع بین بود، ولی تحسین و تعجی از این نوع رژیمها و دنیا لوری بنا سرخ کردن در برابر موجوداتی نظیر خمینی، بیخونه، یا جاتوشکو برای من قابل قبول نیست."

به عقیده بختیار، امروز بیسی آزادی گروگان ها و امتیازات داده شده از طرف دولت فرانسه در جارجوب مذاکرات، رابطه غیر قابل انکاری وجود دارد. میگوید: "بنظر من، هیچگاه نباید آدمکشان معامله کرد، زیرا اشتهای آنها مرتباً زیادتر میشود و از امتیازها متبناز، قیمت را با لایمی برند. این نهایتاً ریاکاری است که بعضی کشورهای غربی از ملایان میانه رو سخن میگویند و کمال بلاهت است که کسی بخواد با خمینی معامله کند، زیرا نتیجه جزناکامی چیزی نخواهد بود.

در باره توقعات تهران، و اخراج مجاهدین - که به چشم و "خائن" و متفق عراق هستند و به کشتار ارتشیان ایران دست میزنند - اخراج آن ها را خلاف حقوق بینا هندگی و حقوق بشر می دانند و میگویند: از جمله توقعات تهران آزادی نقاش "اسست (انیس نقاش رئیس گروه کماندویی که در

واستانی" است. میلغان کمونیسم که با هلهله تلاش می کردند تا ریشه های خلعت "بر قدرتی" شوروی را به "نظام شوروی" گره بزنند، سزاوار است که سهاز عقلای همین کشور بشنوند که در همین عالم (ا بر قدرتی) نیز دارنده عقب می مانند و اتفاقاً "عقب ماندگی از کاستی های همین نظام است.

و اما رویش این افکار در اتحاد شوروی در ارتباط با کل جهان بمنزله صدائی است که از بخت پیروز دموکراسی خبر می دهد. پاسداران استبداد و اختناق در جهان سوم و مخصوصاً "در کشور ما - خواه از گونه "تجدد طلب و چکمه دار" و خواه از قماش "خرافه پرست و عماد دار" - هر گروه به حسب حال خود کوشیده اند و می کوشند تا به نحوی دموکراسی را تخطئه کنند: - دسته اول گاه با بهانه‌ی عدم آمادگی و بلوغ ملت (و گاه با مسخرگی که:

ای آقا! مگر نمی بینید در همین کشورها با اصطلاح دمکراتیک هم، چطور مردم را با زی می دهند؟ نمی بینید که یک مشیت سوارند و یک دنیا پیاده؟ نمی بینید که چطور گنجشک را رنگ می کنند و بجای قناری می فروشند؟

- دسته دوم متکی به "دیسانت اخرا لزمان" و قومه های از این قبیل که (دموکراسی غربی چیزی جز یک تحفه‌ی شیطانی نیست) مذبحا نه تقلاد رندتای خود را با مع خردوما حب کلیدی که به هردی از مشکلات می خورد، قلمداد کنند و اگر منتشان نکنی، آماده اند فوراً شکستن اتم و نقشه‌ی پیچیده ترین کامپیوترها و نسخه سفره‌ی فضا و هر آنچه از این دست را هم در زمهری افافات شیخ صدوق و کلینی و ملا محمد باقر مجلسی بنشانند و جالب توجه است که این هردو گروه (متجدد و متشرع) در اثبات نظرات مراجع مشخصی شاد می گیرند و به کج روی ها برای سح در غرب: فساد، تضادها، و در ما ههای اخیر حوادث ایران گیت ویا ما جرای مبادلات پنهانی فرانسوی ها با آخوندها - هر کدام بسپاق خود استناد می کنند و آنقدر هم در دنیای کور خود فرورفته اند که قادر نیستند به آن روی سکه نیزنگاه می بینند از نداشتن ببینند در این جوامع "منحط" و "سیاست باز" اگر این جاکج روی جاری ست آنجا نیز چشم و گوش های درکارند که از رسوب رازها در پس پرده ها مانع میشوند.

البته برگزوه دوم حرجی نیست که سه قرن ها ست از سفره‌ی اوها موخرافات خورده و پروا رنده اند، قصه‌ی این "متجددین" شنیدنی است که خود سالیها بساز غرب رقصیده اند و حا لاکه صحنه‌ی بقیه در صفحه ۱۱

شگردهای ارباب صنعت

بقیه از صفحه ۱

خدا رحمت کند دکتر میرعلینقی خان شیبانی را، که وقتی منته دندنا سازی را توی دهن مشتری میگذاشت، شروع به بحث سیاسی و اجتماعی میکرد و زتم‌های مورد علاقه‌اش، مسئله تعارف و تملق بود:

آقا، مشخصه نژاد ایرانی عشق به تملق گوئی و تملق شنوی است، از دوران هوشتره و کورش و داریوش تا امروز که حکومت آقای خمینی، مثلاً "منتخب" مستضعفین است این عارضه تملق با بیای مردم ایران آمده است...

دکتر، آنها را از کجا خبر داری؟

به حدس و قریبه، ببین چقدر به پادشاهان هخامنشی تملق عرضه کرده اند که حتی خودشان ناچار شده اند به خودشان تملق

بگویند که از سایرین عقب نمانند، مگر نمی بینید این کتیبه‌های باستانی را:

منم داریوش شاه، شاهان، نایب‌ها، دوران...؟ از آنجا بگیر و بیا جلو، تا

ظهور فراریایی که کوه کرسی فلک را زیر پای اندیشه می‌گذاشت تا بوسه بر کارکاب قزل

ارسلان زند و بعد تا بررسی به مرحوم نویخت، که در شاهنا ماه، تبار رضا شاه را بسه

سایان رسانده بود، و حالا فخرالدین حجازی است که آیت‌الله خمینی را اول

اما کرده بعد پیغمبر، بعد پیغمبر... اولی‌الغزوات تقریباً "به یک وجبی مرحله"

خدائی رسانده است، اسم این سماجت در تداوم را چی می‌گذارد؟... حالا

پادشاه یک تخت و تاجی و حجاب و درباری و اسب و علیقی دارد، اما آخوندی که در

تولد و ختنه سوران و عروسی و عزای توده مردم شرکت داشته و آتش و حلوائی نسزدی

ارتزاق کرده، چطور بر نمی‌گردد به این تملق بی‌حیا بگوید: مرده که، ایمن

مزخرفات "زیتونه" مبارکه "چیه که سرهم میکنی؟ و این همان آخوندی است

که پای کاغذها پیش "لاحقر" و "عبدضعیف" و "اقل عباد" امضا میکرد...

دکتر میرعلینقی خان با اینکه عقیده داشت این یک مشخصه نژادی است و لسی

ضمناً "معتمد بود که با یک برناممه هفت ساله امپاراز با تملق، براساس تعلیم و تربیت

مردم را از این عارضه که نظام مملکت را برهم میزند، نجات داد.

با دکتر خدا بیامرز، که از تملق دل‌پسرو خونی داشت، بحث آن نبود، چسبون

تئوری‌ها پیش‌راش‌دردن شونده بود و وقتی کارش تمام میشد، دنیا له‌صحت را،

به عذر حضور مریض بعدی در اطاق انتظار، به بعد موکول می‌کرد.

ولی هر جور بود، بین دوهجوم منته، چند کلمه‌ای جا میکردیم:

آقای دکتر، در رابطه تملق و نظام مملکت حرفی نیست، اما نه اینکه چسبون

تملق وجود دارد نظام مملکت برهم می‌خورد، بلکه چون نظام مملکت برهم خورده تملق

وجود دارد، شما فکر نمی‌کنید اگر مثلاً "به آقای ریچارد نیکسون (رئیس جمهوری

اسبق آمریکا)، که مختصر بیانا نوشتی میزند،

ارباب صنعت زیاد صحبت شده است و دو سه نمونه کوچک و دست دوم، از صدها مورد مشابه، جزئیات تئوری جدید را بهتر روشن میکنند.

نمونه‌های نان و آب مستقیم

چشم ۱۰ هزارمین روز

در سال ۱۳۴۸، در تعقیب پیشنهادی یکی از "ارباب صنعت" به دفتر مخصوص، کمیسیون تحت ریاست وزیر اطلاعات با شرکت: معاون وزارت فرهنگ و هنر - معاون نیروی هوایی - معاون وزارت خارجه - مدیر عامل تلویزیون ملی - معاون سازمانیت - معاون مدیر عامل شرکت ملی نفت - مشاوران وزیر اطلاعات، تشکیل شد.

رئیس کمیسیون موضوع رابطه اطلاع شرکت کنندگان رساند:

پیشنهادی به دفتر مخصوص رسیده است که روز ۲۰ دیماه سال جاری، که مصدق با

۱۰ هزارمین روز سلطنت شاهنشاهی آریامهر است، جشن گرفته شود، اوامر مطاع مبارک

ملوکا نه صرفاً در وقت است که موضوع در کمیسیون بررسی شود و نتیجه به عرض

برسد. برناممه پیشنهادی برای این جشن به شرح زیر است:

۱ - در آن روز تعداد ۱۰ هزار دسته گل به وسیله هواپیما روی شهر تهران ریخته شود.

۲ - ۱۰ هزار نفر از مستمندان اطعام شوند.

۳ - ۱۰ هزار تن ماه میوه غرس شود.

۴ - ۱۰ هزار ریما ربوسیلها عشاء خاندان جلیل سلطنت عیادت شوند و به هر کدام یک

جعبه شکلات هدیه شود.

۵ - سفارتخانه‌های ایران در خارج هر کدام ۱۰ هزار دلار به موه سات خیریه کمک کنند.

۶ - ۱۰ هزار... راوی دست اول - یکی از مشاوران وزیر

اطلاعات - برای نگارنده این سطور حکایت کرد که عشاء کمیسیون، که هر کدام

با یستی وظیفه سخت و کم‌جوابی را بعهده می‌گرفتند، ناراضی بودند و لسی

درمانده بودند که چه بگویند، بقول یکی از آنها - در خلوت - قضیه ریش‌پلند آن

آخوندی بود که نه میشد زیر لحا فاجاد و نه روی لحاف، عاقبت برای اینکه نمی-

توانستند در برابر چنین پیشنهادی "نه" بگویند، موضوع عدم تبعیض بین تهران و

شهرستان‌ها را عنوان کردند. به ایسن ترتیب که لازم است روی هر شهر و هر قصبه و

هردهی ۱۰ هزار دسته گل ریخته شود. چون در چله زمستان فرا هم کردن چند

سیلیون دسته گل، علی‌رغم "محاسبات" قبلی پیشنهاد دهند با گلداران،

مقدور نبود. وقتی ضد پیشنهاد کمیسیون به شرف عرض رسید، موضوع منتفی شد.

چشم در آلاشت

در سال ۱۳۵۶ یکی از "اهل صنعت" بیاد آورد که یکصدمین سال ولادت رضا شاه

پهلوی است و برگذاری یک جشن بزرگ را پیشنهاد کرد. مسابقه پیشنهادها، از سوی

سایر اهل صنعت، شروع شد. یکی از اولین پیشنهادها این بود که روز

۲۴ اسفند مراسم جشن با شکوهی، با شرکت مدعوین داخلی و خارجی، در ده آلاشت

مازندران، مولد رضا شاه، برگذاری شود که مستقیماً "از شبکه سراسری رادیو تلویزیون

پخش شود. بموجب این پیشنهاد نمایندگان رادیو تلویزیون ملی ایران در سراسر

کشور تمام روز در ارتباط تلویزیونی با آلاشت خواهند بود. هر طفلی که در آن روز متولد شود و والدینش برای او نام رضا را انتخاب کنند، مراسم زایمان و جشن و سرور خواهند داد. بوسیله شبکه سراسری، به آلاشت و از آنجا به سراسر کشور متعکس شود. والدین "رضا" های مذکور که عنوان "فرزندان ملت" را خواهند گرفت، در

مما حبه‌های تلویزیونی، علت نامگذاری فرزندان خود را - که تجلیل از خدمات رضا شاه خواهد بود - شرح دهند و جایزه

شایسته‌ای دریافت کنند. کمیسیون‌هایی برای تدارک این جشن

تشکیل شد ولی از آنجا که ده آلاشت در گودی دره واقع شده و پخش تلویزیونی مستلزم

ایجا چند آنتن عظیم بر فراز کوه‌های مازندران بود و از طرفی بعید می‌نمود که

کسی حاضر باشد در آن موقع (اسفند ۵۶) اسم فرزندان را بگذارد، این برناممه

منتفی شد. پیشنهاد دیگری رسید: از آنجا که

فرانسوی‌ها، یک سنگ کوچک از سنگ‌های جزیره سنت هلن - تبعیدگاه ناپلئون

بنای پارت را که به‌کار نمانده و از طرف آن کشور به شهرداری پاریس اهداء

گردیده بود، در "ایل سن لوئی" میان دو

شاخه سن، کار گذاشته بودند، یکی از ارباب صنعت "پیشنهاد کرد که یک تخته سنگ از

جزیره "موریس" - اولین تبعیدگاه رضا شاه - به تهران حمل و در پیکر

شاهنشاهی کار گذاشته شود. ولی از آنجا که پیشنهاد دهند برناممه حمل یک تخته سنگ

چند تنی را - که حمل و نصب آن نا و آبی داشت - پیش‌بینی کرده بود، و کمیسیون

مربوطه توصیه کرد که به یک سنگ کوچک به اندازه سنگ جزیره سنت هلن، اکتفا

شود، خود و در کار کمیسیون سنگ انداخت و قضیه منتفی شد.

عاقبت تصمیم گرفته شد که مراسم تجلیل با شکوهی با حضور محمدرضا شاه در آگاه

مرحوم رضا شاه در حضرت عبدالعظیم برگزار شود که روز ۲۴ اسفند ۵۶ برگزار شد.

در این میان یکی از "ارباب صنعت" پیشنهادی یک تجلیل بین المللی با حضور

رجال کشورهای مختلف کرده بود، که به علت آغاز غشاشات، به جاشی نرسید.

ولی اینقدر شد که یک هیئت ۲۰ نفری از استادان دانشگاه‌های ترکیه را به ایران

آوردند که طی مراسمی، با حضور و استادان دانشگاه‌های ایران، در مساز

رضا شاه در حضرت عبدالعظیم، حضور یافتند و به آن مرحوم دکترای حقوق افتخاری

اعطا کردند.

نمونه‌های نان و آب غیر مستقیم

دوندگان طریقت

روزی از روزها، در روزنامه‌های اطلاعات و کیهان خواندیم که وکیل دماوند در مجلس شورای ملی، که قبلاً "هنرپیشه" تهر بود، اعلام کرده است که قصد دارد بمناسبت روز چهارم آبان، میلاد مسعود شاهنشاهی آریامهر زحوزه انتخابیه خود را شهر تهران، بدود. تا آنجا که به‌خاطر در چند کیلومتری تهران قلبش گرفت و او را با آمبولانس به شهر آوردند و دوره بعد وکیل نشد و به برناممه‌های تأثیر دیمو

بقیه در صفحه ۵

شگردهای

ارباب صنعت

بقیه از صفحه ۴

با زنگشت، اما مثل اینکه ارباب صنعت فکرا پسندیدند. چندی بعد سفیر شاهنشاهی آریا مهر در کانا، در یک مصاحبه مطبوعاتی اعلام کرد که - برای تجلیل از خدمات شاهنشاهی آریا مهر به کشور - قصد دارد از شهر "تاشهر" مونترآل "پیا ده روی" کند. این آقای سفیر با استغاده از تجربه وکیل دماوند، و دوران اندیشی ذاتی، شرایط احتیاط را رعایت کرد: اولاً "پیا ده روی" را انتخاب کرد که مثل وکیل بینوا در راه نماند. ثانیاً "فرزند خود را همراه برده اگر اتفاقاً در راه مانده، از نژاد او یک نفر این مراسم میهنی را به تمام رسانده باشد. ثالثاً "عکاسی خیر کرده بود که در راه مانده، عکاسی عکس آنها را در حال پیشروی بیندازد، که عکس در روزنامه های تهران چاپ شود و پس از پایان ماه موریت کانا را به سفارت دیگری رفت.

سیاست سرزمین سوخته

یک وقتی سه چهار سال پیش از عروج خمینی - مرحوم محمدرضا شاه در یک سخنرانی گفت که اگر به کشور ما تعرضی بشود، "سیاست سرزمین سوخته" را اجرا می کنیم، یعنی تا آخرین نفر ما و ملت می کشیم و بعد بشت سرمان همه چیز را می سوزانیم. موقعیتی طلائی بود برای یکی از "ارباب صنعت" که پیشنهاد کرد: همه کارمندان دولت برای جنگ های پارتیزانی تربیت شوند.

پیشنهاد مورد تصویب ملوکانه قرار گرفت. در نتیجه، بنده که الان در خدمت هفتم فارغ التحصیل دوره جنگهای پارتیزانی هستم، به این ترتیب که:

یک روز تمام اعضاء وزارتخانه ها را در آمفی تاتر بزرگ شیر و خورشید سرخ، در خیابان قوام السلطنه جمع کردند. ابتدا تیمساری که نمی دانم شغل اصلی اش چه بود - ولی مسئول جنگهای پارتیزانی شده بود - نطقی دربارها عظمت منویات ملوکانه در "سیاست سرزمین سوخته" ایراد کرد. سپس تیمسار دیگری، که از قرائت متخصص اسلحه شناسی ستاد ارتش بود، رشته کلام را بدست گرفت و با نشان دادن یک اسلحه کمربند توضیح دربارها ساختمان آن پرداخت. تنها نکته قابل توجه در توضیحات او این بود که ششول را "رولور" می نامید در حالی که ما "رولور" شنیده بودیم.

در پایان، وعده دادند که پس از این تعلیمات تئوریک، تعلیم جنگ های پارتیزانی در سربازخانه ها، اجرا خواهد شد.

از دوسه روز بعد قرار شد که گروه گروه به مراکز آموزش اعزام شویم. لباس سربازی را عاریه دادند ولی گفتند که کلاه نظامی را از کلاه دوزی نظامی در خیابان سپه بخیریم. صبح روز موعود تعلیم برای جنگ های پارتیزانی، در یک گروه ۲۰ نفری با یک

اتوبوس، به باسگاه ژاندارمری واقع در ونک اعزام شدیم. در سالن باسگاه، تیمسار ریاست باسگاه در نطق کوتاه، از فواید جنگهای پارتیزانی در اجرای سیاست سرزمین سوخته، سخن گفت. بعد با یک اتوبوس نظامی به زمین تیراندازی هدایت شدیم. به هر کدام از ما یک کلاه خود و یک "رولور" و شش فشنگ دادند که در محوطه ای به طول شایده ۱۰ متر و عرض ۸ متر در گروه های ۵ نفری هر کدام به آماج مقابل گلوله شلیک کردیم که تقریباً هیچکدام به هدف نخورد. و روز بعد به هر یک از ما یک تصدیق عکس داده مپور - بعنوان آماده برای جنگهای پارتیزانی - دادند. وقتی برسیدیم پس سیاست سرزمین سوخته چه میشود، به ما جواب دادند: شما به آن کاری نداشته باشید. همان موقعی که شما مشغول آخرین عملیات جنگ پارتیزانی هستید، کارشناسان ما، تحت ریاست تیمسار رفلانی، کار سوخت و سوز را انجام میدهند.

در این میان فلسفه کلاه نظامی ما، که فقط نیم ساعت در اتوبوس به سرداشتییم، نفهمیدیم. این کلاه نظامی عبارت بود از یک استوانه مقوایی که یک مقوایی یک روکش پارچه ای نازک، که به هیچ حسابی نمی توانست بیش از دو یا سه تومان خرج برداشته باشد. در حالی که به ما حدود یک میلیون کارمند دولت و سازمان ها و شرکت های وابسته به دولت، دانه ای سی تومان فروخته شده بود. اگر این تفاوت - تهیه لباس نظامی به کنار - به حساب بیاید، این نمونه در گروه اول - مستقیم - قرار میگیرد.

سرود قلبی

در سال ۱۳۵۶ رئیس جمهوری مکزیکی ویک هیئت مکزیکی به دعوت رسمی پادشاه ایران، به تهران آمدند. ظاهراً "یکساز" ارباب صنعت متوجه نکته ای شد که برایش فرصتی طلائی پیش آورد تا پیشنهاد دلچسپی به شرف عرض برساند.

در نتیجه این پیشنهادها دبرنامه ای با این شرح در تمام موزارتخانه ها اجرا شد. بنده تصادفاً در آن ایام در مرخصی بودم. ولی شرح واقعه در وزارتخانه خودمان را، از افراد صادق و امینی شنیده و در دفتر خاطراتم یادداشت کرده ام. وانگهی واقعه ایست که چند مدتها بعد از آن اتفاق افتاد است:

یک روز خبر کردند که تمام کارمندان، از عالی و دانی، با بدالزاماً "در سالن اجتماعات جمع بشوند که جناب وزیر فرمایشاتی میفرمایند.

سراعت معین در سالن اجتماعات، قائم مقام وزیر پشت تریبون رفت. بعد از بوش از غیبت جناب وزیر که شرفیاب بودند، نطقی تقریباً "به این مضمون" ایراد کرد:

اجرای او و مرطاب مبارک، وزارت فرهنگ و هنر، با تجهیز نیروی انسانی کافسی، ماء اجرا این امر به شده است. هیئت های مربی به تمام وزارتخانه ها و سازمان های وابسته به دولت در سراسر کشور اعزام شده اند تا کارمندان دولت را برای این امر مهم تشریفات و میهنی آماده سازند. از آنجا که دولت توجه خاصی به وزارتخانه ما دارد، سرکار خانم مدیر کل سرودها و ترانه های وزارت فرهنگ و هنر، به اتفاق معاون اداره موسیقی آن وزارتخانه، شخصاً قبول زحمت فرموده و تشریفات آورده اند. سرکار خانم تمینی دارد توضیحات لازم را به اطلاع همکاران مسابراسانند.

بعد از آن مدیر کل پشت تریبون رفت و بعد از نطق کوتاه دربارها اهمیت خواندن سرود شاهنشاهی، بصدا بلند، در معارفی احساسات وطن پرستانه، ماء موران دولت شاهنشاهی، توجه شنوندگان را به دو نکته بسیار مهم جلب کرد: نکته اول اینکه باید توجه بفرماند که در بیت اول سرود (شاهنشاه زنده باد - پادشاه فرزند جاودان)، یک تغییر مهم بوسیله اداره کل سرودها در نوت سرود داده شده است. باین معنی که در گذشته "جاودان" به کسر "واو" خوانده میشد و در تغییر اخیر "واو" جاودان کشیده، ساکن شده است. نکته مهم دوم طرز قرار دادن دست روی سینه حین خواندن سرود است: دنبال محل دقیق قلب نگردید، مهم اینست که با زوی راست به بدن چسبیده باشد و دست و بازوی را به آغوش تشکیل بدهند. حال آنکه از جناب آقای معاون اداره کل موسیقی تمینی میکنم با موزیک مسرا همراهی بفرمایند تا یک بار سرود را برای شما بخوانم.

آنگاه معاون اداره موسیقی با ویولن نت پیش درآمد سرود را نتوخت و خانم مدیر کل " شاهنشاه زنده باد " را دوبار خواند. بعد نوبت ما شد که تحت "باکت خانم" - دست روی قلب سرود را خواندیم و بعد بی استعدادی آقای قائم مقام در گرفتن تغییر مهم "جاودان" به "جاودان" کشیده، مجبور شدیم چهار بار تمرین را تکرار کنیم. بعد وقتی وطن عزیز را از این خاطر جست، رفتیم و بخانه آمدیم.

این برنامها هم منظور که میدادند تمام وزارتخانه ها و موسسات دولتی اجرا شد. ولی از یکی از قضات دادگستری شنیدم که اجرای این برنامه در دیوان کشور که رؤسای و اعضای شعب، غالباً "بسیار" سالخورده و بعضی شان به عارضه لرزش و لقه و دچا ربودند، با اشکالات فراوانی روبرو شده بودند تا جایی که کار به گزارش شرفرضی کشیده بود.

با این نمونه های تاریخی و واقعی - هر چند کوچک و دست دوم - که شهرداری شمار حق و ضار دارند، تصویری کنیم که نیم انتقالی تملق روشن شده باشد.

بطوری که ملاحظه میفرمائید، عرض تملق که از گذشته های دور تا دهه ۴۰، دو طرف یا دو ضلع - تملق گوشت تملق شنبه داشته است، از این تاریخ، سه طرفی یا سه ضلعی شده است. وضع هر یک از اضلاع و شرح حال ارباب اضلاع را اینطور میشد خلاصه کرد: ضلع اول، یعنی تملق گوشت، و الا زحمت

و مرارت جستجوی ردیف و قافیه برای قصیده اش خلاص شده بود: فکرش را بکنید: پیدا کردن ردیف و قافیه برای یک قصیده، چهل پنجاه بیستی هیچ کار آسانی نیست. مگر در زبان فارسی چندواژه در ردیف "گزیده" و "پریده" و یا "آگاه نیست" و "آب نما نیست"، می شود پیدا کرد؟ ثانیاً "به جای چندا شرفی یا جبه ترمه یا شمشیر مرصع، میلیون میلیون نقد، آنهم بهار زمعتبر می گرفت، تنها زحمتش این بود که گوش بسازد زنگ موقعیت های مناسب برای تقدیم یک پیشنهادی باشد.

ضلع دوم یعنی تملق شنبه، نیز وضلع بسیار بهتری پیدا کرده بود، بخلاف سابق، حاجتی نبود که در جنگی فاتح شود، شیرو پلنگی شکار کند یا حتی در بازی شطرنج ببرد، تا تملق بشود. زیرا ارباب صنعت در خانه های خود، در اندیشه، مدام تدارک عرض تملق به شیوه جدید، به هر مناسبتی بودند. ثانیاً "هزار بار بیشتر از قزل ارسلان لذت می برد، زیرا عرض تملق دسته جمعی می شنید و به جای که کرسی فلک عملیه صناعت، مردم را او میداشتند نه صد کرسی زیر پای اندیشه یگذا رند و بر رکا با توموبیل رولز رویس بوسه بزنند. ثالثاً "مله ای که میداد، از جیب خودش که نبود هیچ، چه بسا از ته تده" مله "یک اوسا علمی هم برای خودش میماند.

اما ضلع سوم که با رهنه مراسم و جشن ها و سیاست های عرض تملق را اجرا "بدوش می کشید، در این میان چه برد؟

ضلع سوم "ولا"، به دستور گلوی خودش را پاره می کرد که با آهنگ و آواز تملق عرض کند: "کز پهلوی شه ملک ایران - صدره بهتر ز عهد پستان"، ثانیاً "حقوق و خرج سفر مدیر کل سرودها و ترانه ها و همسایه هیئت های اعزامی به اقصی نقاط کشور را می پردازد که بروند و با برهم میهنان را برای عرض تملق تربیت کنند. ثالثاً "آن روزی که قرا ربود" سیاست سرزمین سوخته" اجرا شود، تئوریسین ها و سرداران این سیاست، زودتر از همه، اموال نسوز خود را برداشتنند و راهی سرزمین های نسوز شدند و قاطبه مردم که تمام مخارج تمرین "سیاست سرزمین سوخته" را، از زنان شهبان، پرداخته بودند، انگشت به دهند، در سرزمین سوخته ماندند و چیزهای جز دلی سوخته، نصیب نبردند.



هم میهنان عزیز!

هر روز تلفن خبری نهضت مقاومت ملی ایران از ساعت ۱۱ صبح شمارا در جریان آخرین خبرهای ایران و جهان قرار می دهد.

۴۰۵ - ۹۰ - ۴۰۵ پاریس

فرهنگ ایران

محمد جعفر محبوب

سخنی درباره حافظ (۳)

گر به دیوان غزل صدر نشینم چه عجب

حق این است که وقتی در باب آنچه حافظ از گذشتگان گرفته است گفتگو کردیم، چیزی نیز در باب شعر عمیق و برآیندگان بگویم. اما نخست باید ببینیم این کتاب عزیز که امروز به نام دیوان حافظ در دست داریم چگونه پدید آمده و تا روزگار ما چه بارها بر آن گذشته و شاعران سرودن آن چه نوع مطالب و مضمون‌هایی را در مدنظر داشته است. آن گاه به بحث در باب راه‌تأثیر و اثر او در جامعه فارسی زبان (اعمال ایرانی و غیر ایرانی) بپردازیم.

چنان که گویا همه می‌دانند، حافظ در دوران زندگی خویش دیوانش را گردآوری نکرد و انتشار نداد. این هم یکی از آن کارهایی است که در ظاهر، با وسواس عجیبی که خواجهدر صلاح و پیرایش و پرداخت شعر خویش داشته، و از آن نیز سخن خواهیم گفت، متفاد می‌نماید. چگونه ممکن است که کسی در طی حدود پنجاه سال شاعری کمتر از پانصد غزل (سالی کمتر از ده غزل) بسراید و به دلایل بوده‌تدوین کرده‌است تمام عمر پیرایش را صرف اصلاح و تجدیدنظر و پیرایش آن‌ها کند، و این خود نشان آن است که نه تنها ارزش فوق‌العاده شعرهای بی‌مانند خود را می‌دانسته، بلکه مانند تمام هنرمندان واقعی کار هنر را به‌جد گرفته و سعی از رنج بردن و تلاش کردن و تکمیل هنر خویش نیاورده، آن‌گاه چنین کسی تا روز مرگ این غزل‌ها را که در نزد خود او "چو زر عزیز وجود" بوده‌تدوین نکرده و انتشار ندهد یا بداند؟

اما این تناقض، کاملاً ظاهری است. شاید برای خواجهد هیچ چیز در پذیرش آن نبوده است که در او پسین‌سالیان عمرگرایی خویش کتابی را، به‌عنوان "دیوان" خواهد شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی، تدوین کند و بسا وسایل محدود آن روز انتشار دهد، چرا که وی به درستی قدر و ارزش شعر خویش را می‌شناخت و نه تنها شاعری بی‌نظیر، بلکه ناقدی بصیر و دقیق و سخت‌گیر نیز بود. پیش از هر کسی، خود شعری را که سروده بود به محک نقدی گذشت و دور از سهل‌انگاری خویش می‌آزمود و اگر شعر به دلخواه وی ازبسته، نقدی پاک و خالص، چون زرتما می‌بویا، می‌آورد آن‌گاه آن را به‌نظر دیگران می‌رسانید. نیز قرینه‌ها بی‌درست است که در این باره اندیشی و سخت‌گیری و بی‌کفایتی را در نظر خود اکتفا نمی‌کرد، بلکه شعرش را به‌نظر کسانی که به خبرگی و صاحب‌نظری ایشان اعتقاد داشت نیز می‌رسانید و از آن‌ها تقاضای اصلاح می‌کرد.

با تمام این احوال ذهن جستجوگر و کامل طلب‌وی، بسا تمام این دوران اندیشی‌ها و پیرایش‌ها قانع نمی‌شد و بدین دستاویز به‌کار می‌آورد و با دقت تمام می‌نگرید و بررسی کرده است نمی‌آورد، بلکه این کار را بارها و بارها، تا پایان عمر، ادامه می‌داد. اگر مثلاً شعری را که در بیست‌یا سی سالگی سروده و بارها کلمات، مضامین، مصراع‌ها و حتی بیت‌های آن را تنقید کرده بود، در آخر عمر نمی‌پسندید، بی‌هیچ احساس و بستگی بدان، آن‌را کنار می‌گذاشت. افسانه‌ای در دست است حاکی از آن که قسمتی از شعرهای حافظ را به‌رشته‌اند، البته هیچ دلیلی بر درستی این افسانه در دست نیست، اما به‌گمان نویسنده، این سطور، اگر چنین افسانه‌ای راست باشد، شویده غزل‌های خواجهدر صلاح، کسی جز خود او و نتواند بود. بی‌جهت نیست که دیوان خواجهدر صلاح وجود نیچاه بود. یا بیشتر - شاعری، چنین کوچک است و حال آنکه می‌دانیم وی شاعری بوده که یک‌شبه غزلی می‌سروده و به‌راه یک‌ساله می‌فرستاده است.

طی زمان بدین مکان در سلوک شعر کاین طفل یک‌شبه ره یک‌ساله می‌رود اما برای این نکته که وی از توفیق یافتن دیوان، و استقبال کردن فارسی‌زبانان و فارسی‌دانان از شعر خویش مطمئن بوده است نیز شواهد بسیار در دیوان وی می‌توانیم یافت:

شعرم به‌یمن مدح تو صد ملک دل گرفت گویی که تیغ تست زبان سخن‌ورم

عراق و فارس گرفتگی به شعر خوش حافظ بیا که نوبت بغداد دو وقت تیریز است

زبان کلک تو، حافظ، چه شکر آن گوید که تحفه سخنت می‌برند دست به دست

از گل یا رسیم غنچه عیشی نشکفت حذا دله بغدادومی ریحانی

شکرشکن شوند همه طویان هند زمین قندپارسی که به‌بنگا له می‌رود

وی نه تنها بی‌سبب زمین را جولان‌گاه شعر آسمانی خویش می‌دانسته، بلکه آوازه شهرت آن را به فلک، و تا عرش یزدانی می‌رسانیده است:

غزل سزایی را نیده است: زهره (آسمان سوم) صرفه‌ای نبرد در آن مقام که حافظ بر آورد آواز

نگ زهره شنیدم که صیحه می‌گفت سرید حافظ خوش‌لهجه خوش‌آوازم فلک از شنیدن ترانه او در رقص

سرود مجلس است اکنون فلک به رقص آرد که شعر حافظ شیرین سخن ترانه تست و گاه "سطح" سخن را از این نیز بالاتر می‌برد و چون از عرش خروشی می‌شود عقل بدومی گوید که: گویا قدسیان شعر حافظ را از برمی‌کنند: وقت صبح از عرش می‌آمد خروشی عقل گفت قدسیان گویی که شعر حافظ از برمی‌کنند - از تمام این گفته‌ها بالاتر، به معشوق خویش اندر زمی - دهکده:

پس از ملازمت عیش و عشق مه رویان ز کارها که کنی، شعر حافظ از برکن تمام افسانه‌ها می‌گذرد به حافظ و معاصران او، و انتقاد ایشان از شعرویی، و جواب خواجهدر صلاح گفتگو می‌کنند، بی‌استثناء، حاکی از توجه حافظ به شعر خویش و آگاهی او از این نکته است که شعرویی بی‌درنگ پس از سروده شدن و انتشار یافتن، اقطار ردنیای فارسی زبان را سیر می‌کند.

بسیار خوب، چنین شاعری، با چنین شعری، چگونه است که به جمع و تدوین و انتشار دیوان خویش رغبتی نشان نمی‌دهد، و تا روز مرگ شعر خود را به صورت اوراق پراکنده در دست‌های آن‌ها می‌گذارد، تا بدان جا که امروز، با آن که حافظ نزدیک‌ترین شاعر بزرگ به روزگار ما است، به نمونه‌ای از خط و نوشته او به دست داریم، و نه حتی چیز قابل‌توجهی از آنجا که شعر او در دوران حیاتش (قرن هشتم - قرن چهاردهم میلادی) در دسترس نبوده است. به نوشته "استادخانلی در گزارش کار" تصحیح دیوان خواجهدر صلاح از آنجا که حافظ در دوران حیات او و کتبت شده و به ما رسیده است مقدار قابل توجهی نیست. این آثار عبارت‌اند از غزلی که کاتب نسخه‌ای از "المعجم" (قدیم‌ترین کتاب فارسی در باب علم عروض و صنایع شعری) به نام "ابن قتیبه در سال ۷۸۱ یعنی ده سال پیش از مرگ حافظ در بغداد نوشته است، زیر عنوان "مولانا محمد حافظ گوید" و با مطلع ذیل:

عاشق از خنده می‌در طبع خام افتاد دیگر دو غزل و یک قطعه است در چنگی (= مجموعه‌ای از) یکی از وزیران قرن هشتم به نام تاج‌الدین احمد در سال ۷۸۲ از خطوط و نوشته‌های معاصران خود فراموش کرده و...

در کتابخانه شهرداری اصفهان مضبوط است و در سال‌های اخیر چاپ عکسی شده است. در این مجموعه دو تنگ از معاصران حافظ هر یک غزلی از او را به یادگار نوشته‌اند. نخستین غزل با این عنوان است: "لمولانا شمس‌الدین محمد حافظ دامفله" و با مطلع ذیل: خدا جو صورت ابروی دل‌گشای توست گشادکارین اندر کرمه‌های توست ... دیگر غزلی به قلم دیگری با مطلع ذیل: روزه خلد برین خلوت درویشان است

دیگر قطعه‌ای است از قطعات معروف حافظ که در این جنگ بی‌نام شاعری عنوان "فی طلب الوظیفه" آمده که بیت نخستین آن چنین است: به سمع خواجهدر صلاح ای رفیق وقت شناس

به خلوتی که در آن اجنبی صبا باشد (حافظ خانلی، ج ۲، ص ۱۱۲۴)

می‌توان بدین اندک ما به، چند غزل دیگر را افزود که در مجموعه‌ای بی‌تاریخ، اما متعلق به قرن هشتم هجری آمده است. بسیار خوب، چه شده است که شاعری در شهرت و محبوبیت عظیمی که در دوران زندگی به دست آورده بود، با آن شعری که از بسندی آسان برگزیده، و به قول نظامی عروضی به علاءالدین رسیده و خود او "لیح چون آب و غزل‌های روان" را با لاترین نصیب حیات خویش می‌داند، نه تنها به جمع آوری دیوان خود نمی‌پردازد، بلکه در برابر سراردوستان و وارادتمندان نیز از این کار طفره می‌رود؟

با سخاوت این سؤال را در دیوان خواجهدر صلاح یافت، چه در دوران زندگی دیوانی از او در دست کسی نبوده است. اما برای نخستین بار، اندکی پس از درگذشت حافظ یکی از دوستان و معاصران و هم‌دانش، "ظاهرا" به نام محمد گلستان، دیوان وی را فراهم می‌آورد و مقدمه‌ای مصنوعی و پرا زنج و آرایش بر آن می‌نویسد. تا مدت‌ها در وجود واقعی داشتن این "مولانا محمد گلستان" تردیدی نبود. اما امروز دیگر باید شاهد شدنی سندی معتبر هم وجودی در ضمن معاصران خواجهدر صلاح یافت شده و هم‌داستان شده است که وی در جوانی به‌شاعر عری می‌پرداخته و سپس به کارنشا و دبیری در نزد امیران مختلف روی آورده است. نسخه‌ای از مقدمه منسوب بدو نیز در یکی از نسخه‌های قدیم دیوان حافظ (مورخ ۸۲۴ = ۱۳۳۵ میلادی) در هندوستان یافت شده و در آن است که آن‌جا در تردید نمی‌گذارد. این مقدمه به همه شاعران و آرایشی که در تدوین آن به کار رفته است در روشن کردن زندگی او و جایزه و میزان اطلاعات و معلومات، و بنام بردن دوستان و معاصران و هم‌دانشان او اطلاعات گران‌بها می‌دهد که یکی از آن‌ها شرح مراتب علمی و فاضل‌العلماء است. مؤلف مقدمه‌ای را می‌تواند افتخار یافت روحانی و مخزن معارف سبحانی می‌نامد (این لقب‌ها نقل به معنی شده است) و بدین ترتیب تمام افسانه‌ها بی‌راکب‌بنا می‌آید بر نظر کرده‌شدن حافظ و مدادغیبی بدوست رد می‌کند.

نویسنده مقدمه در باب راه‌تأثیر و اثر او در جامعه فارسی زبان و نشانه‌های است از توفیق بی‌مانندی که غزل‌های جهان‌گیر وی در سال‌های زندگی‌اش یافته است: "مذاق... عوام را به لفظ متین شیرین کرده، و دهان جان‌خواص را به معنی مبین (= روشن) نمکین داشته، همه صاحب‌نظر (= اهل شریعت) را بدو ابواب آشنایی گشوده، و هم‌ارباب باطن (= اهل طریقت و عرفان) را از موا دروشنایی افزوده، در هر باب سخنی مناسب حال گفته و برای هر کسی معنی غریب لطیف انگیزه، معانی بسیار در لفظ اندک خرج کرده و..."

"غزل‌های جهان‌گیرش در ادبی (= نزدیک ترین) مدتی به حدود اقلیم ترکستان و هندوستان رسیده و قوافل (= قافله‌های) سخن‌های دل‌پذیرش در اقل زمان به اطراف واکناف عراقین (= عراق عرب و عراق عجم یعنی نواحی مرکزی ایران) و آذربایجان کشیده...

سماع صوفیان بی‌غزل شورا انگیزا و گرم نشدی، و بسزم با دشان بی‌نقل سخن ذوق آمیزا و زیب و زینت نداشتی، بلکه‌های وهوی مستان بی‌لوله شوق او نبود، و سرودن او (تألیف موسیقی) می‌پرستان بی غلظت عشق او رونق نیافتی... سپس این سه بیت را از شاعری که تا پیش از او در غزل‌های حافظ می‌آورد:

غزل سزایی حافظ بدان رسید که چرخ نوای زهره و رامتگری بهست (فرگذاشت) از یاد بداداد بیدان در غزل بدان وجهی

که هیچ شاعر از این گونه‌ها در نظم نداد چو شعر عذب (گوارا، خوش) روانش ز برکنی گویی

هر از رحمت حق بر روان حافظ باد گمان نمی‌رود که تا امروز نیز در ادبیات فارسی زبان، از اهل ظاهر گرفته تا ارباب باطن، او ز صوفی گرفته تا شاعران و مستان و می‌پرستان و عوام مدرب راه حافظ و شعرا و با آنچه چند سال پس از مرگش در مقدمه دیوان او نوشته شده و تا چندانی کرده باشد.

موضوع بعدی که در این مقدمه مطرح شده، حاکی از شرح مراتب علمی خواجهدر صلاح است و این که پرده ختن بدین گونه کارها مانع روی آوردن به جمع آوری اشعار پراکنده‌اش بود و... "بلی، محافظت در قرآن، و ملازمت شغل تعلیم سلطان، و تحشیه کشف و مغفاج، و مطالع و مباح و بیساح *، و تجسس قوانین ادب و تحسین دوا وین (= دیوان‌های) عرب از جمع اشعار (= پراکنده) غزلیاتش مانع آمدی..."

آخرین مطلب این مقدمه که مهم‌ترین آن‌ها نیز هست آن که نویسنده با خواجهدر صلاح در محضر درس قوام‌الدین عبدالله (که وی را با لقب استادالشریاء می‌نامند) از استادان بزرگ روزگار هم‌درس بوده و بدو صراحتی ورزیده که دیوانش را گردآوری کند، و حافظ تا روز مرگ از این کار امتناع می‌کرده است. علت این خودداری و "دفع و منع" را نیز ز قول خواجهدر صلاح می‌کنند:

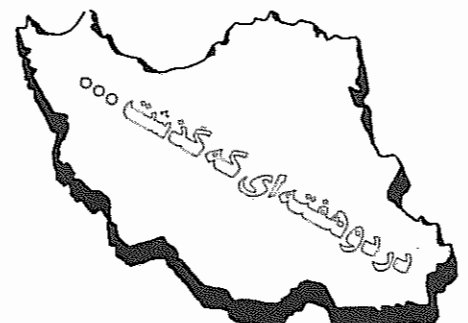
... به کزات و مژگات که مذاکره رفتی، در اثناء محاوره گفتی که این فرا بیدواید (= قایده‌های بیگانه) را در یک عقد (= گردن بند) می‌باید کشید... و جمله‌های دیگری که خلاصه آن به زبان ساده امروز آن است که "مؤلف مقدمه با راه‌ها حافظ تکلیف جمع آوری دیوان را کرده است تا به عنوان بزرگ‌ترین و برجسته‌ترین اثر ادبی در روزگار ما باشد، اما حافظ "حوا لتدفع و منع آن به‌نای پروایی (= بی‌پروایی) روزگار کردی، و نقص و عذر (مکروه و حیل) اهل عصر را عذر آوردی تا... و بدیعت حیات به مولکان قضا و قدر سپرد... الخ."

بی‌شک برای شاعری چون حافظ، پرده ختن به درن قرآن و سایر مشاغل، مانع گردآوری اشعارش نمی‌شده و جان کلام و کلید حل این مسأله که چرا خواجهدر صلاح رنجی که در تکمیل هنر خویش برده و علاقه شدیدی که بدان داشته و پای به نظم خویش را بلند و جهان‌گیری می‌دانسته، با زان زگرد آوری دیوان خود سرپا زده است، در همین "نا پروایی" روزگار و عذر اهل عصر "نهفته است. آری حافظ بی‌بیم داشته است که اگر رسماً "کتابی را به عنوان دیوان خود انتشار دهد، از فردای آن روز، در برابر برتری‌های جان‌سوزی که بر دل تیره ریاکاران و زاهدان و شاعران گران‌جان رها کرده است، چماق تکفیر به کار افتد و شریعت مداران مردم‌فریبی که تا موسی عشق و رونق عشاق می‌برند و عیب‌جویان و سرزنش‌پیر می‌کنند، غزلی، بی‌بستی تا حتی کلمه‌ای را برانگیزد و بیچند و آواز دستاویزی و تفسیق و تکفیر دست‌کم حد و تعزیری بر وی سازد و حال آن که تا کتابی به نام وی انتشار نیافته است به‌آسانی می‌تواند انداخته و غزلی به خویش را تکذیب کند و بگوید که صاحب غرضی آن را برای بدنام کردن وی سروده است.

با این حال، گویا وی در دوران حیات از این گونه در دست‌ها در مان نبوده و گاه هکذا فقیه مدرسه و شیخ و واعظ و مفتی و محتسب و شهنشاه و اهل علم و ادب و مفسران و مدعیان زهد و تقوی و پیروپای او می‌پیچیده و اسباب زحمتش می‌شده‌اند.

تواند انداخته و غزلی به خویش را تکذیب کند و بگوید که صاحب غرضی آن را برای بدنام کردن وی سروده است. با این حال، گویا وی در دوران حیات از این گونه در دست‌ها در مان نبوده و گاه هکذا فقیه مدرسه و شیخ و واعظ و مفتی و محتسب و شهنشاه و اهل علم و ادب و مفسران و مدعیان زهد و تقوی و پیروپای او می‌پیچیده و اسباب زحمتش می‌شده‌اند.

تواند انداخته و غزلی به خویش را تکذیب کند و بگوید که صاحب غرضی آن را برای بدنام کردن وی سروده است. با این حال، گویا وی در دوران حیات از این گونه در دست‌ها در مان نبوده و گاه هکذا فقیه مدرسه و شیخ و واعظ و مفتی و محتسب و شهنشاه و اهل علم و ادب و مفسران و مدعیان زهد و تقوی و پیروپای او می‌پیچیده و اسباب زحمتش می‌شده‌اند.



یکشنبه ۱۵ آذر

قایق های تندرو جمهوری اسلامی... ساعت بعد از حمله به یک نفتکش دانمارکی به نام "استل مارسکا" که به کشته شدن یکی از ملوانان آن انجامید، یک نفتکش سنگاپوری را به نام "نورمن آتلانتیک" مورد حمله قرار داد و آن را به آتش کشیدند.

یکشنبه ۱۶ آذر

به گزارش خبرگزاری فرانسه، یک ایرانی که گفته میشود برای دریافت پناهندگی سیاسی، مخفیانه وارد ترکیه شده بود در برابر دفتر نمایندگی سازمان ملل در آنکارا دست به خودسوزی زد که بلافاصله به بیمارستان منتقل گردید. حال وی وخیم گزارش شده است.

سه شنبه ۱۷ آذر

به گزارش لویدز لندن، هواپیما های عراقی نفتکش ۳۱۷ هزار تونی جمهوری اسلامی را به نام "الموت" مورد حمله قرار دادند.

جنگ جمهوری اسلامی و عراق به پایان رسید.

چهارشنبه ۱۸ آذر

منابع مستقل کشتیرانی در خلیج فارس اعلام کردند که نفتکش سنگاپوری "نورمان آتلانتیک" که پس از حمله قایق های سریع جمهوری اسلامی دچار حریق شده بود و همچنان در آتش می سوخت، دیروز در حوالی تنگه هرمز منفجر شد و غرق گردید.

پنجشنبه ۱۹ آذر

روح الله خمینی وصیت نامه سیاسی خود را تغییر داد و دو نسخه از آن را به سران رژیم تسلیم کرد تا بطور مهر و موم شده در مجلس خبرگان و آستان قدس رضوی نگاهداری شود. خمینی طی مراسمی که در آن منتظری مشکینی، رفسنجان، خامنه ای و احمد خمینی وعده ای از سران رژیم حضور داشتند و از دیوبخش شد، در حالی که بسا مدتی ضعیف و خسته صحبت می کرد، اظهار داشت بر حسب ضرورت های زمان تغییراتی در متن وصیت نامه خود داده است.

جمعه ۲۰ آذر

به نوشته کویته دین، شارل پاسکوا وزیر کشور فرانسه طی سخنانی در بنیاد آبنده اظهار داشت، منطق به ما حکم می کند در چشم انداز تغییر رژیم در ایران که روزی به وقوع خواهد پیوسته با این کشور روابط دیپلماتیک برقرار نکنیم.

شنبه ۲۱ آذر

با مبادا امروز یک نفتکش غول پیکر قبرسی در نزدیکی جزیره ابوموسی، مورد حمله ناوچه های سریع جمهوری اسلامی قرار گرفت و به آتش کشیده شد.

یکشنبه ۲۲ آذر

مقامات برجسته فرانسوی اعلام کردند ما در کمه مناسبات رسمی میان تهران و پاریس از سر گرفته نشده است، فرانسه به تحریم خرید نفت از ایران ادامه میدهد.

این منابع همچنین عادی سازی روابط

فرانسه و جمهوری اسلامی را تکذیب کردند و تا کیدورزیدند که با این جنس سفا رختا نه ها، به معنای عادی شدن روابط نیست.

دوشنبه ۲۳ آذر

علیرضا آقا زاده وزیر نفت جمهوری اسلامی در پی اختلاف نظریه ها با اعضا و یک درباریه تشبیت بهای نفت امروز عازم تهران شد. لازم به یادآوری است که جمهوری اسلامی اصرا ردا ر دیبهای نفت به بشکه ای ۲۰ دلار افزایش یا بدولی سایر کشورهای عضو ویک، بر تشبیت قیمت در بشکه ای ۱۸ دلار فشاری می کنند.

به نوشته تا میزما لی، موشک های که در حملات اخیر جمهوری اسلامی علیه نفتکش ها بکار گرفته شده است، احتمالا نوعی موشک جدید است که با ترکیبهای فسفری است، زیرا در گذشته حملات جمهوری اسلامی با مسلسل و موشک اندازهای دستی صورت می گرفت که تنها آسیب اندکی به کشتی ها وارد می کردند.

ژاک شیراک نخست وزیر فرانسه، طی سخنانی در انجمن روزنامه نگاران دیپلماتیک در پاریس اظهار داشت: دولت فرانسه تا وقتی از جمهوری اسلامی رفع سوء ظن همدستی با تروریست ها نشود، آمادگی از سر گرفتن روابط عادی با این کشور نیست. شیراک افزود: قرارش نشان می دهد که نوعی همدستی بین رژیم جمهوری اسلامی و گروهان گیرها وجود دارد.

روزنامه متا میزجا بلندن گزارش داد که روح الله خمینی در حالت اغما بپسر می برد. به گزارش تا میزیک پزشکی انگلیسی و دو متخصص تریبی، روزیکشنبه از زون به تهران پروا ز کردند تا خمینی را از مرگ نجات دهند.

اعضا و ویک به استثنای عراق، تصویب کردند که توافق قبلی سازمان در مورد میزان تولید و قیمت رسمی نفت اوپک به مدت ۶ ماهه اول سال ۱۹۸۸ بهای رسمی نفت اوپک بشکه ای ۱۸ دلار میزان تولید کل سازمان ۱۵ میلیون و ۶۰۰ هزار بشکه در روز خواهد بود.

سخنگوی وزارت خارجه نروژ گزارش داد که دست کم ۲۶ تن از خدمه نفتکش ایرانی "سوسنگرد" در پی حمله هواپی عراقی، مفقود یا کشته شده اند. یک دریا نورد نروژی نیز که جزو خدمه نفتکش سوسنگرد بود مفقود شده است.

قایق های تندرو جمهوری اسلامی یک نفتکش ۱۵۲ هزار تونی یونانی به نام "آریادن" را در دهانه تنگه هرمز مورد حمله قرار دادند.

سه شنبه ۲۴ آذر

هاشمی رفسنجانی در مصاحبه با روزنامه کیهان چا پ تهران اعلام کرد، به بهیبود مناسبات جمهوری اسلامی و فرانسه چندان

خوشبین نیست زیرا در جامعه فرانسه راجع به مناسبات با ایران اتفاق عقیده وجود ندارد.

غلامرضا آقا زاده وزیر نفت جمهوری اسلامی که پیش از این با فتن کنگرانس اوپک از زون به تهران بازگشته بود، پس از مشورت با مقامات ارشد جمهوری اسلامی، نظر موافق جمهوری اسلامی را نسبت به توافق نهایی اجلاس اوپک اعلام کرد که توسط کاظم زاده اردبیلی معاون وزیر نفت به امضاء رسید.

چهارشنبه ۲۵ آذر

قایق های تندرو جمهوری اسلامی طی ۲۴ ساعت گذشته یک کشتی با ری متعلق به کشور "مالدیو" و یک نفتکش یونانی در آب های "رأس الخیمه" مورد حمله قرار دادند و آنها را به آتش کشیدند. کشتی متعلق به مالدیو با مبادا مروزبار دیگر هدف قایق های سریع قرار گرفت.

منابع دیپلماتیک در سازمان ملل اظهار داشتند که شورای امنیت طرف هفتم آبنده و قبل از اعمال مجازات های اجباری طی بیانه ای آخرین اخطار را به جمهوری اسلامی برای پذیرش آتش بس خواهد داد. شورای که اکنون ریاست دوره ای شورای امنیت را بر عهده دارد، مارتیهبه متن این بیانیه شده است که سپس میان اعضا شورا به بحث گذاشته خواهد شد.

جرج شولتز وزیر خارجه آمریکا اظهار داشت مقام های شوروی گفته اند که ما یلند در زمینه اجرای قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت گام های به پیش بردارند.

پنجشنبه ۲۶ آذر

بر اساس گزارش روزنامه ملوما تن، وحید گرچی مترجم پیشین سفارت جمهوری اسلامی در پاریس، اکنون در تهران مسئول بی گیری روابط سیاسی و اقتصاد جمهوری اسلامی با فرانسه شده است.

جمعه ۲۷ آذر

به گزارش خبرگزاری فرانسه، مقامات دولتی فرانسه از اقامت یک محقق ایرانی به نام میرحسین چا نگیر را که استاد بخش مهندسی برق "انستیتوی ملی علوم عملی" شهر تولوز است به اتهام برهم زدن نظم عمومی لغو کرده و به یک ماه مهلت داد تا خاک فرانسه را ترک کند. وی به خبرنگاران اظهار داشت که عضو هیچ گروه سیاسی اپوزیسیون خارج از کشور نبوده و دلیل اتهام او ردا شده برخورد رانمی دادند.

شنبه ۲۸ آذر

وزیربازرگانی دریایی یونان روز گذشته ضمن احضار سفیر رژیم جمهوری اسلامی در آتن، به شدت نسبت به حملات اخیر جمهوری اسلامی علیه نفتکش های یونانی در خلیج فارس اعتراض کرد.

وزیربازرگانی دریایی یونان روز گذشته ضمن احضار سفیر رژیم جمهوری اسلامی در آتن، به شدت نسبت به حملات اخیر جمهوری اسلامی علیه نفتکش های یونانی در خلیج فارس اعتراض کرد.

پایان

سخنی درباره حافظ (۳)

گر به دیوان غزل صدر نشینم چه عجب

بدین ترتیب است که دیوان خواه در دوران حیاتش تدوین نشده مانده است و آن که وی رخت وجود زده لیز تنگ آجل بیرون برد و روان پاکش با ساکنان عالم علوی قرین شد و از تهمت تکفیر و عیب جویی "شیخ پاکدامن رست، دوستانش به تمام این مهوروی آوردند: "سوابق حقوق صحبت... و ترغیب عزیزان یا صفا... حاصل و باعث بر ترتیب این کتاب... گشت."

دونسخه یکی آن است که مورخ به سال ۸۱۳ است و دیگر نسخه ای که بی تاریخ است و یکی از شش منبع اساسی مرحوم قزوینی قرار گرفته وزیر عنوان "نسخه نخ مغزی شده و در آن نیز به همین شیوه ابتدا قسمتی از غزلیات به ترتیب الفبا ثبت گردیده و سپس قسمتی دیگر به همان ترتیب وزیر عنوان "غزلیات جدید" و "تتمه حرف الف" الحاق شده است.

در باره چنین وضعی فرض های مختلف می توان کرد از جمله آن که مثلاً نسخه ۸۱۳ و آن نسخه دیگر پیش از گردآوری دیوان به وسیله محمد گلستانم نوشته شده باشد (چون فاله تاریخ نگارش این نسخه ها با مرگ خواه زیاده نیست و فقط ۲۱ سال است) یا آن که کسی بی خبر از کار گلستانم و کوشش او در گردآوری دیوان، با دیگر قرن دهم هجری (۹۱۰) هنوز مسأله جمع آوری دیوان، یا دست کم دیوان "کا مل" خواه مطرح بوده است. شرح این نکته هم از همان کتاب نقل می کنیم: "اطلاع دیگری که از جمع و تدوین دیوان حافظ پس از حیات او در دست داریم شرحی است که در مقدمه دونسخه از این دیوان وجود دارد و در آنجا که هر دو دارای مقدمه ای از شهاب الدین عبداللهم مروا رید خطاط مشهور متوفی به سال ۹۲۲ هجری است، چنین نوشته شده است: چون به واسطه نقل کتابت بعضی از کتابتسلسان... بسیاری از... (لای) (= گوهرهای) آن قدوه آریاب مجدوالی عرصه تاراج... مشتی بی خرد گشته بسود بر جمع نسخ متعدد از دیوان مذکور مرگشت و در تاریخ سنه ۹۰۷... جمعی کثیرا ز فضلا... به جمع و تصحیح این کتاب مبادرت فرمودند و قریب به صد جلد دیوان حافظ بهم رسید و بعضی سفا شن و غزلیات که پیش از فوت خواه نوشته شده بود با هم مقابله کرده بسیاری از غزلیات را دلفریب جابخش که به واسطه کاهلی و تصرف کتاب از صفحه روزگار محجور مانده بود در سنگ ربط آمد. و چون رشح این فیض از رشحات و نشرایین مشک تاب به یمن اهتمام این شاهزاده گشته در بارگاه ولایت تسمیه این دیوان معجزییا ن به لسان الغیب اتفاق افتاد. کسی که با عنوان شاهزاده در سطور فوق نام برده شده است ابوالفتح قریدون حسین میرزا فرزند سلطان حسین میرزا

با یقرا است. از این شرح برمی آید که بیش از یک قرن پس از فوت خواه هنوز دیوان او به طور کامل تدوین نشده بود و نسخه های متعددی که از شاعر او در دست بوده هر یک نقاشی داشته که به دستور آن شاهزاده تکمیل شده است و شاید پس از اقامت بوده که مقدار مهمی از اشعار دیگران در دیوان خواه جا افتاده است. استادخاننری با ملاحظه این مقدمه گمان برده اند که "لسان الغیب" از این تاریخ (یعنی از سال ۹۰۷ به بعد) متداول گشته و عنوانی است که به دیوان حافظ داده شده است و به خلاف مشهور لقبی نیست که به خود شاعر داده باشد. " (ص ۱۱۴۹).

اما با هرا این گمان درست نیست چه در تذکره دولتشاه سمرقندی که به سال ۸۹۲، درست یکصد سال پس از وفات خواه و پانزده سال پیش از نوشته شدن این مقدمه تا لیب شده در باره خواه نوشته است: سخن او را حالات است که در حوزه طاقش بی درنیا بد، هما واردات غیبی است و از مشرب فقر چاشنی دارو کا بسرا ورا (= حافظ را) لسان الغیب نام کرده اند...

از لحن سخن دولتشاه پیداست که این لقب برای خواه در روزگار او، یعنی در دوران صدساله پس از گذشتن خواه شهرتی داشته است و اگر مدرکی قدیم تر از گفته وی پیدا شود که در آن لقب لسان الغیب به حافظ داده شده باشد، این دوران محدودتر می شود.

و پسین سخن در باره لسان الغیب آن است که در فرهنگ اشتینگاس در مقام توضیح کلمه لسان الغیب آمده است که این لقب از طرف سعدی به حافظ داده شده است و چنین خطایی از چنان مردی بعید است چه حافظ تا چند سال پس از مرگ شیخ اجل سعدی هنوز از در زده نشده بود!

تحشیه: حاشیه نویسی، کشف نام تفسیری است سخت معروفه، مفتاح و مطلع و مصباح نیز نام سه کتاب است از کتاب های مشهور آن روزگار.

پایان

تاریخ ایران

چرا ایرانیان

شکست خوردند

گفتیم ز فرزندان خسرو پرویز، جز دودختر، همه به فرمان شیره کشته شدند و خود شیره و پسرانش را ز شمشیر ما ندهفت ساله و برخی نوشته اند یک ساله، او را بنا ما رد شیر به پا دشا هی برداشتند.

اردشیر چون کودکی در سال بودگارهای کشور را سپردند به مها در جشن یا مهر جشن که در روزگار خسرو پرویز خوانندگی بود و بونیک و با تدبیر و بخرد. شهروراز همان سردارنا مورخ خسرو پرویز که پیروزیهای او را در نبرد با رومیان یاد کردیم، درین هنگام منگهدا مرز روم بود. چون دانست از پشت پرویز نینه بجای نمانده که به تاج و تخت ساسانیان رسد، خود به اندیشه شاهی افتاد، آنچنانکه بهرام چوبین و بسطام چندی پیش خود را شاه خواندند. شهروراز گویا پیش از دست اندازی به دستگا به پا دشا هسی هرا کلیوس را دیده با هم قرار داده بودند که پس از برکنار کردن اردشیر در سال، پا دشا هی ایران او را با شد. شهروراز، به بیانه اینکه در کارهای کشوری از او اندرز نخواهند و کودکی را به شاهی برداشتن، با سپاه بیست و تیغون در آمد، اردشیر و وزیرش مها در جشن و بسپاری از بزرگان ایران را شکست و خود را شاه خواند. اردشیر پس از یک سال پا دشا هی در ۲۷ آوریل ۶۲۹ میلادی کشته شد.

تیر در پهلوی راست

شهروراز، هر چند یکی از ناموران و سرداران دلیر و کارآموده ایران دیده بود، اما چون از دودمان ساسانیان نبود، بزرگان سنگ داشتند که از او فرمان بر نداشتند و وی سرفروا و رند، با اینکه مردم زیروزیها دگارهای خوبی نداشتند و زبیرش شیرویه نیز خوشنود نبودند، با همه اینها، با آویزشی که به خاندان ساسانیان ساسانیان داشتند، بخودناگوارا دانستند که شهروراز را شاه بخوانند. روزی که شهروراز، به آیین دیرین، پس از تاجگذاری بار میدا دوسپا هیان رده بر کشیده، بر پشت اسبان ایستادند تا شاه نوید را دید و در دو فرین گویند، تنگه کاه و سواره بدر آمد، یکی از میان سواران نیز به پهلوسوی راست او زد و از اسبش اندرا کند. دوبرادر وی ساسانان دیگر از پی در آمد، با زخم نیزه کار او را ساختند، پس از آن رسانی به پای او بسته در کوی و برزن بکشیدند و با تگ همی زدند: این است سزای کسی که از پشت شاهان نیست و خود را شاه خواند، این پیش آمد روزگاری بدین (بیست و سوم) از ما هاسفندیود، کشته شهروراز، بسفرخ و دو برادر همدستش از خراسان بودند (۱). این چنین روزهای پیروزی فرخان که شهروراز خوانده می شد، پس از چهل روز پا دشا هی سر آمد.

چون شیر: به گفته دینوری و چند تن از نویسندگان دیگر، پس از کشته شدن شهروراز، کسی را به نام "جوان شیر" به شاهی برداشتند، او پسر خسرو پرویز و مادرش گردویه، خواهر بهرام چوبین، بود، او هنوز کودک بود و پس از یک سال شاهی مرد. چون او خردسال بود، شیرویه او را نکشته بود.

پورا ندهخت (پورا ندهخت) (۲): چون دیگر مردی از تخمه ساسانیان نیا فتند، پورا ندهخت را که یکی از دودختر خسرو پرویز است به پا دشا هی برداشتند، تا گزیر شیرویه گما ندمی برد که روزی خواهرانش، به شاهی خوا همدان رسید، اگر نه آن را هم می کشت، پورا ندهخت، بسفرخ را، که شهروراز را کشته بود، بنواخت و وزیر خود گردانید. در سخن از کشته شدن او و شلمیم بدست شهروراز، گفتیم که چلیپا از آنجا به تیسفون فرستاده شد. هم چنین در سخن از شیرویه یا دگر دیم که او را امیرا تورروم سانش پڑووش کرد و یک شرط هرا کلیوس این بود که چلیپا برگردانده شود. چون شیرویه در هنگام پا دشا هی کوتاه خود به انجام ما بین کار رسید، در روزگار پورا ندهخت چلیپا با آیین دینی به جای شلمیم سپرده شده به اورشلیم برگشت و این در روز ۱۴ سپتامبر ۶۲۹ میلادی بود (۳).

این چنین چلیپا پس از پا نده سال که در تیسفون بود و چنانی را بدشمنی ایران برانگیخت، به میهن خود با زکشت و بیاد چنین روز فرخنده، آن روز را جشن بازگشت چلیپا خواندند، اما دیری نپا نید که چلیپا به اروپا برده شد. خلیفه ابوبکر در سال ۱۲ هجری (۶۳۳ میلادی) به سوریه دست اندازی کرد، رفته رفته همه سوریه و پلستین بدست عربها افتاد، هرا کلیوس بنا چا رراه قسطنطنیه پیش گرفت و چلیپا را از اورشلیم برگرفته با خود برد تا در جای امنی نگهداری شود. (۴)

نوشته اندورا ندهخت از شکست سردارانش در بیکار تازیان دلتنگ و آزرده شده پا دشا هی کنار گرفت. ثعالبی آورده پس از هشت ماه پا دشا هی بیما ر شده از چلیپان درگذشت، ابن قتیبه پا دشا هی او را یک سال و شش ماه و یعقوبی و طبری یک سال و چهار ماه نوشته اند. پا دشا ها ن زن و اقارب

درباره اوست که همه نوشته اند، رسول الله گفت: "لن یفلح قوما سندا و امرهالی امراءه" در روزگار اوست که رسول الله از جهان درگذشت و ابوبکر خلافت رسید. در این زمان آشتنگی ایران را روغزونی رست،

زیرا زن نزد عربها ارزشی نداشت، او را خرد و نا چیز گرفته بتاخت و تا ز ایران گستاختر شدند. همه نویسندگان پورا ندهخت و خواهرش آرمیدخت را به نیکی یاد کرده اند، در آن روزگار آشفته و پیریشان این دوزن از شهریاران خوب بشمارانند (۵) پورا ندهخت در سال ۶۳۱ میلادی = ۱۰ هجری درگذشت.

پس از پورا ندهخت یکی را بنام جسنده (گسب بنده؟) که از خویشان خسرو پرویز بود، به پا دشا هی برگزیدند. او کمتر از یک ماه پادشاه بود و از وی جزمین نام که آن هم درست یا دنده چیزی نمی دانیم. پس از وی آرمیدخت را به شاهی گزیدند.

آرمیدخت، آرمیدخت زن زیبایی بود، در بلغمی آمده: "و در همه آل کسری از زونیکوری تر نبود. او دومین دختر خسرو پرویز است، پس از آنکه او را به شاهی برداشتند یکی از بزرگان ایران از خاندانی باستانی که سپهبد خراسان بود بنا مفرخ هرمزد خواست با او زنا شویی کند. آرمیدخت این درخواست را نپذیرفت، او شبی به امید کا مبرگرفتن به کا خا هی در آمد، با سبانا کوشک از آرمیدخت فرمان داشتند که او را بکشند، آنکه کاه و در دل شب به کا خ در آمد، نگهبانان او را به سزارسانیده سرش را بریدند و تنش را همانجا افکندند، بسرا ورستم فرخ زاد، همان سپهسالارنا موریزدگرد سوم در جنگ قادسیه، بکین جویی خون پدر، از خراسان به تیسفون شتافت و آرمیدخت را بخواری کشت.

روزگار این پادشاه خوب چهره که می کشید به کشور آشفته و پیریشان خود سوسا مانی دهد، پس از شش یا هفت و هشت ماه سر آمد، بگفته فردوسی:

به پنجم شکست اندر آمد بگناه شد و نیز آن تخت بی شاه ماند

آرمیدخت را برادر خردسالی بود بنا مفرخ زاد، چون او پس از کشته شدن خسرو پرویز، هنوز کودک بود، شیرویه در زندان ماندن او را از ویانی ازبیری خود ندید و او را نکشت، آنکه کاه او را پس از آرمیدخت به پا دشا هی برداشتند، یکی از بزرگان نا خوشنود او را کشت (۶).

خسرو پسر مهر جشن: دیگر باره بزرگان ایران به سوسوی کس فرستادند تا یکی از خاندان شاهی بیابند و به شاهی بنشاندند تا اینکه در هوا زمردی را از فرزندانش اردشیر با یگان یافتند. به نام خسرو مهر جشن او را به تخت شاهی نشاندند. چون چند روزی برآمد و کار او را مشاهده نمودند بدین نماندند و میرمدا ری هم نتوانست، او را کشتند.

خراد خسرو: دیگر باره بزرگان ایران به جستجوی کسی از تخمه ساسانیان افتادند، پس مردی را از نصیبین بنام خراد خسرو، بیابان بردند. نصیبین (در پهلوی چلیپین) در سرزمین بین النهرین پس از زناش با هرا کلیوس امیرا تورروم، همچنان در دست ایرانیا مانده بود. خراد خسرو، از فرزندان خسرو پرویز بود، آنکه هک شیرویه برادران خود را می کشت، او جان بدر برده به نصیبین گریخت. او را به شاهی بنشاندند و پس از چندی گفتند این پسر پرویز نیست و او را برانندند.

فیروز پسر مهرا ن (در متن عربی طبری، فیروز پسر مهرا ن جنس): او از چاه رخت "دختر یزدا ندر، پسر خسرو انوشیروان زاده بود و سوزی بزرگ داشت، او در میسان (سرزمین میان بصره و واسط) میزیست.

بزرگان ایران در جستجوی کسی از نژاد شاهی، او را یافتند و پا دشا هی به وی دادند. آنکه هک همه سپاه پیشت او ایستاده بودند و تاج بر سرش گذاشتند، گفت من این تاج نخواهم که این تنگ است. مردمان این سخن به نبال بدگرفتند، زیرا نخستین سخن از وی "تنگ آمد، گفتند این شاهی را نشاید و تا جداری نماندند و از دودمان شاهان نیا شد، پس او را زخت فرود آوردند.

فرخ زاد: بنا چا ر پس از فیروز پسر مهرا ن، به جستجوی شاهزاده دیگری از دودمان ساسانیان برآمدند، کسی را در مرز غربی، به نزدیکی نصیبین یافتند و او را فرخ زاد بود، او نیز از دست شیرویه گریخته در نصیبین پنهان بود، او را بیابان بردند و شاهی بدو دادند، دیری نپا یید که او را پس از شش ماه پا دشا هی کشتند. فردوسی او را از جهرم دانسته: ز جهرم فرخ زاد را خواندند

پدا ن تخت شاهی بنشاندند چنانکه دیده میشود، از مرگ خسرو پرویز تا سرکار آمدن یزدگرد سوم یعنی در هنگام چاه رسال، دوا زده تن به شاهی رسیدند و در میان آنان دوزن زن و چند کودک خردسال بودند. برخی از آنان چند ماه و برخی دیگر یک روز یا چند روزها خوانده شدند. این شاهان نزد برخی از نویسندگان ده تن و نیز در برخی دیگر با زده دوا زده تن یا دگر دیده اند. پیدا است که هر یک از این آمدگان و ورنگان را که نامهای آنان در "کارنامه" ایران بجای مانده، داستانی خونینی است، هیچکدام از آنان به این سادگی نیا مده و نرفتند، اند، هرا کلیوس در پی بدود در حرای ایران زمین کسی به آرزوی تاج و تخت شاهی شورش بی سر می انگیخت، ازین پیشامدهای تلخ که بی درسی روی میداد، میتوان در یافت که تا به چاه اندازد ایران گرفتار شوریختی و آشتگی و پیریشانی شده بود. در میان این آمدگان و ورنگان چند ماهی چند روزه، از زمان دوزن که پورا ندهخت و خواهرش آرمیدخت با شنیدند که رهساری بهتری در تاریخ ما بجای مانده است. اینان به اندازهای که توانستند کوشیدند که به کارهای پراکنده سوسا مانی دهند، گرچه با سرکار آمدن اینان، تازیان

به غارت ایران گستاخ تر شدند و ایران را یکسر به سیاسیان و نگهبان دانستند، زیرا آنان زنا را بجیزی نمیگرفتند و آنان را آفریدگانی بی ارزش میپنداشتند. نزد آنان در سرزمینی که زن ناتوانی را شاه خوانند، دست بردارسان است. درینجا با دیدن پادشاه شیم که تازیان در چند سال زد و خورد با ایرانیا شیه جنگ را از اینان آموختند و ازین پس ایرانیا با دشمنان ورزیده و موزه غارت چشیده و برپرویدند. ازیک سوی در مرز بومایران تازیان از پی تاج به تنکا پیوستند و از سوی دیگر در ایران پی در پی به تنکا پوی یافتن شاه نژادی بودند و میداد شتند با داشتن شاه براننده های بتوانند در نبردا هریمنی برینجا برآیند و میهن کهنسال و خاندان پادشاهی باستانی را نگه دارند. درین جستجو سیزدهمین کس را که پس از خسرو پرویز به شاهی شایسته دانستند، یا فتند و این یزدگرد سوم است (۷) یزدگرد شهریار (۶۳۲ - ۶۵۱ میلادی، ۱۱ - ۲۱ هجری) نوه خسرو پرویز است، پدرش شهریار را شیرویه کشته بود. او را در خردسالی به استخر (اصطخر) بردند، در آنجا دایه ای وی را در یکی از دههای استخرینام "پهندر" (۸) پرستاری میکرد، پس از آنکه دست فرخ زاد را زخت و تاج ساسانیان کوتا ه کردند، از هر سوی جویی کسی بودند که از خاندان شاهی با شتایا اینکه یزدگرد (سوم) را یافتند. بگفته ثعالبی او در آن هنگام منوجوانی بود که به تنگی و سختی در استخر میزیست. بگفته ابن قتیبه او جوانی پا نده ساله بود، طبری، بلغمی او را شازده ساله پا دکرده اند.

بزرگان استخر این جوان را به "آشکده" رد شیر" (۹) برده آیین تاجگذاری بجای آوردند و به تیسفون فرستادند. روزنه امیدگشوده شد

چنین مینمود که با پا دشا هی یزدگرد، روزنه امید میبندی گشوده شده با شد، اما از بخت بد زهرسوی دشمنان روی آورده ما به آشتگی همچنان بجای ماند و با آشوبهای سالیهای گذشته، عربها به پیروزی خود امیدوار تر شدند. عمرا ز سال سیزدهم هجرت بجای ابوبکر خلیفه شوی هوی درقا دسیه گره آمده، در همان سرزمین شهریاران بنسی لخم، چشم به روزگار خوشتری دوخته بودند.

سپهسالاری عربها را سعدوقاص داشت و سپهسالاری لشکریان ایران با رستم فرخ زاد دیود، در گذرد و قحط چاه رسال توانست در پا یگا خود، تیسفون به نامند و پس از شکست قادسیه در سال چهارم هجرت از تیسفون بیرون رفت. سوزنی در پی نبرد سخت و خونینی میان ایرانیا ن و عربها پا یاید، در روز چهارم با دست و سوزنی و زیندن گرفت و ریک سوزان بر روی ایرانیا ن میزدند تا نیکوگران ندیدند. عربها در مرز بوم خود با اینگونه گرد با دگر آمدن آشنا بودند و بی شرتا با توان داشتند. ایرانیا ن با اینکه در همه جنگهای که با آنان روی داده بود، بردبار و در سختیها پا ییدار شتاده بودند و در قادسیه زتاب و شوش بیرون رفتند، رستم فرخ زاد بنا چا ر بزیر پای شری، به سپاه پادشاه برد. عربی نام هلال بن علقمه که دانست با ران شتر در دروینا راست شمشیر بزد و تنگ آن با را برید، آن با بر پشت رستم فرود آمد و پشت او بشکست، رستم ز در خود را در پا رودا افکند، هلال داد که او رستم است، او را از پا بگرفت و سرش را بریده و بر سر نیزه کرد و با تگ برآورد "رستم را کشت، سپاه ایران چون سپهسالار خود را از دست داد، روی از پیکار برتافت. در همین نبرد قادسیه است که درفش کاویانی بدست عربها افتاد. آن درفش مقدس را که در جنگهای بزرگ و در روزهای سخت بیرون می آوردند، درقا دسیه بر پشت پیل سفید کوه پیکری برافراشته بودند و بدست عربی از قبیله تغ افتاد. از افتادن این درفش که همواره نشانه پیروزیهای ایران و گویای سرفرازیهای جنگ و ران آن در پهنه کارزار بود، بخت رزمنا و ران شکست، گفتند. خا موش شدن آذرگشت، آتش نگهبان شاهنشاهی ایران در گنجک نیز در جنگ ایرانیا ن و رومیان همان کار را کرد، در اینجا با پدیا داری کرد که گذشته از اینکه طبیعت با با دگر موسوزان درقا دسیه بود عربها بود، شکست رومیان در سوریه نیز به زنیان ایران و سودتازیان بود. آنچنانکه گفتیم عربها پس از پیروزی در جنگ با رومیان در یرموک (سوریه)، توانستند چندین هزار جنگا و ربه قادسیه بفرستند و همنا دان خود را از تنگنا بدر آورند. (۱۰)

پس از شکست قادسیه، سعدوقاص آهنگ تیسفون کرد و با بیست هزار مرد با تسوی رفت، آنان تا به آنجا رسیدند، شصت هزار گردیدند زیرا از شهرها به آنان پیوستند و دانستند که جنگی پیش نیا یید و با دگر کس نمانده است که سپهسالاری را شاید، این است که میدتا راج همه را به این جنگ بی زد و خورد برانگیخت، همه پرا ه افتادند چون دیگریم و هراس پیکار در کار نبود. آن روزگاری که "مثنی" در مدینه خلیفه را به لشکر کشی به سوی ایران میخواند و از عربها کسی را یا رای آن نبود که به چنین نبردی درآید، سپری شده بود.

هوای کسب غنیمت مثنی با پشتیبانی خلیفه به عربها گوشزد میکرد که غنیمت فراوان بدست خواهد آورد و روزگار خوشی چشم براه شماست، سرانجام همین امیدواریها گروهی از گرسنگان را از مدینه پرا عراق انداخت، پس از کامیابیهایی که عربها در سوریه و عراق داشتند و بناوی رسیدند و ما یه زندگی بدست آوردند، دیگر هیچگونه تشویق نمی با یست و خود آرموده بودند که باندک گستاخی به کالای بسیار میتوان رسید، بویژه آنکه که به تیسفون رسیدند، دیدند شهری است بزرگ و با شکوه و انباشته از خاسته و پرا چیزهای گرانبها. سپهسالارشان سعدوقاص از کاهای دلگشای آنجا در شگفت ماند و این آیه را خواند: "کم ترکوا من جنات و عیون و زروع و مقام کریم و نعمت کانا فیاها کاهین"، آنکه ناممکن است سپاس بجای آوردند و دست به غارت گشودند.

بقیه از صفحه ۱

وقبای را نشان خواهد داد. قدرتی که خمینی را با موج انقلاب برکشید، به میراث بردنی نیست. بدین سبب همه کسانی که سنگ جمهوری اسلامی را به سینه می زنند، از مدتها پیش در فکر آنند که پس از مسرگ خمینی چگونه فقط گلیم خود را از آب بیرون بکشند.

نگاه سیاسی به قانون اساسی پیش از هر چیز این واقعیت را برجسته می سازد که قانون نامبرده همه نهادها را جمهوری اسلامی را از قدرت واقعی بی بهره ساخته است؛ حتی رهبر "به عنوان ولی فقیه در این قانون اساسی هرگز آن قدرتی را ندارد که خمینی عملاً آن بزرگوار است. پس نخست باید حساب قدرتی را که قانون اساسی به رهبر داده است، از حساب قدرتی که خمینی عملاً در دست دارد، جدا ساخت.

در قانون اساسی، نهادها را گوناگون از آزادی قدرت یا کم قدرت نشده اند که رهبر قدرتمند باشد، بلکه این بی قدرتی از آنروست که شخص خمینی تمام قدرت را اعمال کند. اما خمینی نه به عنوان رهبر مندرج در قانون اساسی، بلکه خمینی

قبای به نام جمهوری اسلامی

به عنوان شخصی که به وسیله یک انقلاب بقدرت رسید. به عبارت دیگر خمینی قدرت خود را از قانون اساسی بدست نیاورده، از انقلاب بدست آورده است، حال آنکه همه نهادها را دیگر، وضع خود به هر حال خمینی دادند. این قانون اساسی - هرگاه که لازم باشد بدون آن یا با زیرپا نهادن آن - حکومت می کند؛ آیا پس از او کسی دیگر هم در این وضع خاص قرار خواهد داشت یا خواهد توانست خود را در این وضع خاص قرار دهد؟ مطالعه ای در احوال قانون اساسی و تاریخچه جمهوری اسلامی وساخت قدرت و کارویژه نهادها در این نظام، ما را به این نتیجه می رساند که جز با سخی منفی بدین پرسش نمی توان داد. پس از خمینی، رهبری یا به دست یک نفر خواهد افتاد یا شورائی خواهد شد. اما آن یک نفر، که کسی جز آیت الله منتظری

نمی تواند باشد، به هیچ روی نخواهد توانست جای خالی خمینی را پر کند. سرکردگان جمهوری اسلامی - از سر مصلحت یا از روی اجبار یا اعتقاد - هر چند که با یکدیگر اختلاف دارند، لیکن به فرمان های خمینی گردن می گذارند. ولی منتظری در چنین موضعی نیست و نمی تواند قرار گیرد. او هم اکنون بشدت سرگرم آن است که با تنگ کردن میدان قدرت دیگران - خاصه مشکینی و رفسنجانی - برداشته قدرت خود بیفزاید. بدین ترتیب وی، به عکس خمینی که داور نهائی در کشمکش ها و نزاعهاست، خود یک طرف دعواست. ممکن است پس از مسرگ خمینی، رفسنجانی و مشکینی با منتظری به مصالحه ای گذاردند یا بند ولی این مصالحه به هیچ روی پایدار نخواهد بود. اینان ممکن است اکنون به روی یکدیگر لبخند بزنند، ولی در ذهن خود چوبه های دارا برای یکدیگر برپا کرده اند.

و درست به همین دلیل یک رهبری شورائی - به عنوان صورت دیگر مسأله - جا نشینی. سنت آسیب پذیر است. در قانون اساسی، شورائی از فقها به عنوان مقام رهبری پیشنهاد شده است. ولی رفسنجانی و خاتمی و احیاناً احمد خمینی فقیه نیستند و دست کم از سوی مراجع بزرگ تقلید به این عنوان پذیرفته نشده اند. پس با زهم مسأله دو صورت خواهد داشت: یا این دوتن (ویا سه تن) به شورائی رهبری را خواهند یافت که در این صورت مسأله فقط از مسأله رهبری جدا خواهد شد و در نتیجه یک پایه مهم رژیم جمهوری اسلامی فرو خواهد ریخت. ویسا این دویسه شورائی رهبری را نخواهند یافت، که در این صورت خاتمی و رفسنجانی بیشتر از او، رفسنجانی خواهد کوشید شورائی رهبری را به صورت نقشی بردیوار در آورند، بدانسان که عملاً از نقش رهبری بی نصیب شود و فقط به کار مشاوره ای فقهی بپردازد. همان فقهی که هر بار از زونتا رسائی خود را در حل مسائل جامعه ای چون جامعه ایران نشان می دهد.

بقیه در صفحه ۱۱

خواهرش آرمیدخت یعنی دخت پیرنشدنی، همیشه جوان این واژه پیوستگی با آرم و شرم ندارد و نیز واژه بوران با پور پیوستگی ندارد. ۳ - در گزارش اوستای نگارنده، یسنا جلد دوم ص ۱۹۰، بجای سینا میر ۶۲۹. ۱۵۰ شتاب ۶۲۶ چاپ شده است. ۴ - نگارنده: تهران ۱۳۴۲، ص ۱۴۹. ۵ - نگارنده: تهران ۱۳۴۲، ص ۱۴۹. ۶ - نگارنده: تهران ۱۳۴۲، ص ۱۴۹. ۷ - نگارنده: تهران ۱۳۴۲، ص ۱۴۹. ۸ - نگارنده: تهران ۱۳۴۲، ص ۱۴۹. ۹ - نگارنده: تهران ۱۳۴۲، ص ۱۴۹. ۱۰ - نگارنده: تهران ۱۳۴۲، ص ۱۴۹. ۱۱ - نگارنده: تهران ۱۳۴۲، ص ۱۴۹. Histoire de la Palestine. par Angelo S. Rappoport, Traduction par G. Roth, Paris 1933, P. 176. ۵ - در باره بورا ندرخت نگارنده: لسانه لسانه لانی دلف مسعیرین المهلل الخرجی به اتم مسام مینورسکی، قاهره ۱۹۵۵ ص ۱۱۵ و به ترجمه فارسی آن: سفرنامه بودلف در ایران (در سال ۳۴۱ هجری) با تعلیقات ولادیمیر مینورسکی ترجمه ابوالفضل طباطبائی تهران ۱۳۴۲، ص ۱۴۹. ۶ - نگارنده: تهران ۱۳۴۲، ص ۱۴۹. ۷ - نگارنده: تهران ۱۳۴۲، ص ۱۴۹. ۸ - نگارنده: تهران ۱۳۴۲، ص ۱۴۹. ۹ - نگارنده: تهران ۱۳۴۲، ص ۱۴۹. ۱۰ - نگارنده: تهران ۱۳۴۲، ص ۱۴۹. ۱۱ - نگارنده: تهران ۱۳۴۲، ص ۱۴۹. Byzance avant l' Islam par Paul Goubert, Paris 1951, P. 271-2. Histoire de la Palestine par Rappoport, Trad. par Koth, Paris, 1932, P. 175-177. پایا ن

تاریخ ایران شکست خوردند چرا ایرانیان

بقیه از صفحه ۸

در شهر کسی نمانده بود، مردم هر چه داشتند در آنجا گذاشته، جان بدر بردند. یزدگرد هم فرصت نیافته بود که اندوخته های گرانبهار را زیا بخت خود همراه برود، جز چیزی چند که بر شتران با رگ کرده، بیرون برده بودند. عربها در آن شهر یله و رها چندین روز سرگرم تا راج بودند، به آن شصت هزار مرد عرب، هر یک دوازده هزار در هم رسید، پس از جدا کردن پنج یک که از برای خلیفه فرستاده شد. چیزهای بسیار گرانبهایی که از خاکهای تیسفون (مدائن) بدست عربها افتاد، در همه نوشته های ایرانی و عرب زبان، یادگرفته است. بسا این چیزهای ربوده شده که به افسانه می ماندند، مودار هنر و فرهنگ کهنسال ایرانی است، اما از برای عربها گویای ناز و نعمت "جنات" بود. همین بیکی از اسباب شکست ایران بود. آری همین ثروت یا بگفته "عرب" جیفه دنیوی است که آنسان را کرکس و آرازی با آنها به آدانی ها کشید. برای اینکه سخن دراز نکرده و یادداشتان اندوهبار تا راج مال و ناموس شکست خوردگان در سرا سرا بر زمین بزرگ، بگذریم. پس از شکست قادیسیه در سال ۱۴ و گشایش تیسفون در سال ۱۶ و شکست جولاد در سال ۱۶ و شکست نهاوند در سال ۲۱ هجرت، شاه جوان یزدگرد، هنگامی که شانزده سال سرگشته همیگشت، از برای به صفهان و سیستان و کرمان و مکران و طبرستان و خراسان رفت و همواره امیدوار بود ببلایسی از زمین خود بگرداند، تا اینکه در مرو، در دورترین سرزمین ایران به خاک و خون خفت. در آنجا مرزبانانش ماهوی سوری که خود می خواست به تاج و تخت برسد بسا و خیانت کرد، گماشتگان یزدگرد در آسیای بی که با تاج پناه برده بود، کشتند. این چنین خاندان شاهنشاهی ساسانیان پس از چهار صد و بیست و پنج سال، بخسوار سر آمد، و این در سال ۳۱ هجری = ۶۵۱ میلادی بود. بگفته طبری آننگاه که یزدگرد کشته شد، بیست و هشت ساله بود، اگر این درست باشد، در هشت سالگی به تاج و تخت رسید، نه در پانزده یا شانزده سالگی که برخی نوشته اند و آن را یاد کردیم، و برخی هم نوشته اند آننگاه که او را به استخر بردند، کودکی چهار ساله بود، چهار سال هم هنگام پادشاهی است که پس از خسرو پرویز تا خود یزدگرد، به شاه می بردا شده بودند. اگر هم یزدگرد در شانزده سالگی به شاه می رسیده باشد، با زینت از بیست سال پادشاهی تلخ و ناگوار، درسی و شش سالگی کشته شد. سکه ای که از او در سال دهم پادشاهی وی مانده، هنوز جوانی است که موی به چهره اش نرویده و مانند پادشاهان دیگر ساسانی در روی سکه ها، ریشدار نیست. پناه هندی ایرانیان به چین

پنهان و رفته رفته، نام و نشان از میان رفت. در پایان این گفتار با بدگفت، هرا کلیوس امپراتور روم در چیره شدن عربها بی گناه نیست. او و پیوستگان از شکست دادن خسرو پرویز به اندازهای مغرور شده بود که همه چیز را خوا رگرفت و گمان کرد که به آسانی می تواند گزند عربها را از خاکهای امپراتوری بیزانس در آسیا دور بردارد، وی جنبش عربها را در آن سرزمین ها ناچیز گرفت و بجای این که از مردم آنجا دلجویی کند و همه را با خود در او دوست کند به آزار آنان پرداخت، به ویژه یهودیان پلستین را به سزای سخت رسانید، برای اینکه آنان در هنگام لشکر کشی شهروان را، سپهسالار خسرو پرویز به پلستین او را یاری کرد، بخشی دیگر از با شندگان و شهرهای سوریه و پلستین که ترس از زبانه ی عیوبی بودند نیز آزارهای وی برکنار نماندند. هرا کلیوس پیشوایان ارتدوکس را به کلیسا هراسان کرد و با این چنین ناخشنودی همه جا را آفر گرفت، همه بدل امید داشتند که هر چه در آنجا پیش آمد شرویت شان بر باد نماند. آنچه که ما امروزه غرور ملی یا میهن پرستی خوانیم، در آن سرزمین ها در کار نبود، ناگزیر خود لشکر کشی هرا کلیوس که از آن سرزمین ها نبودند چندانی آویزشی برای نگارنده ای آنها بروز ندادند. این است، آننگاه که سردار عرب خالد بن ولید در سال ۶۳۴ = ۱۳ هجری با لشکرش به سوریه روی آورد، از سوی سپاهیان روم به پایبندی سختی بر نخورد و پلستین که نزدیک به هفتصد سال در دست رومی ها بود، پس از چهار ماه محاصره بدست عربها افتاد. جنگهای کم و بیش سخت در همه جا برپا بودند تا اینکه یرومک که یاد کردیم در سیستمها و اوت ۶۴۶ میلادی پس از زود خود نسبتاً "تندی به جنگ عربها افتاد. شکست رومیان در یرومک، بجای شکست ایرانیان است در قادیسیه. از این پس دیگر سوریه جای رومیان نیست، بنی غسان هم که گفتیم در سوریه نگهبانان مرزبوم خاکهای بیزانس بودند، مانند بنی لخم در حیره که از خسرو پرویز رنجیده بودند، از هرا کلیوس آزرده بودند و برپا بر عربی های همزاد خود پایبندی نکرده بودند. گویند آننگاه که هرا کلیوس به ناچار از سوریه بیرون میرفت و دیگر امید به پس گرفتن سوریه نداشت، فریاد برآورد: "ای سوریه خدا نگارها را، اینک تو از دشمنی". از آنچه گذشت پیداست که چه خیره سرها، عربها را به شاهنشاهی ایران و امپراتوری روم چیره کرد، و چگونه راهی به این سرزمین ها از برای تازیان باز کردند و خود به جاها افتادند. (۱۱)

۱ - پسر فرخ: در متن های عربی فسفوخ آمده، ناگزیر در فارسی، پس فرخ میباید، پس به جای پور و پور در شاهنامه بسیار رفته است؛ بیا مدنخت آن سوار رهزیر پس شهریا رجها ن اردشیر و در سکه ها نیز به پهلوی بورا ندرخت است، درین سالهای اخیر است که پورا ندرخت آورده اند، پور بمعنی سرخ است، بورا ندرخت یعنی دخت گلرنگ، گلگون یا سرخ رنگ مانند نام سهراب = سرخاب.

سقوط بهای نفت

بقیه از صفحه ۱

برخلاف اظہار خوش بینی ظاہری وزیران اوپک در پایان کنفرانس، بیشتر هیئت های نمایندگی و تمام کارشناسان بطور خصوصی نسبت به این که قرارداد امضاء شده بتواتر ندبهای نفت را ثابت نگه داشته باشند اظہار ریدبینی می کردند. به گفته یک کارمند اوپک از شرکت های بزرگ نفتی اروپائی: "هفته آینده بهای نفت از ۱۷ دلار قبل از کنفرانس، به ۱۵ دلار کاهش خواهد یافت و این کاهش است برای کشورهای تولیدکننده نفت". وزیران نفت بر لزوم تضایط مطلق در سازمان طی ماه های آینده تا یکدیگر می ورزیدند. به گفته وزیر نفت سعودی "ارزش هر قرارداد در اجرای آن است." وی اضافه کرد: عربستان سعودی دیگر نقش تولیدکننده مکمل را برعهده نخواهد گرفت. "به گفته وزیر نفت گابون" اگر همه کشورهای واقعا "متعهد شوند و میزان تولید به راستی تحت کنترل قرار گیرد، دلیلی برای کاهش قیمت ها وجود نخواهد داشت." این قرارداد دکه در بیان سیاسی ترین کنفرانس اوپک در طول عمر این سازمان به امضاء رسید، چه از نظر شکل و چه از نظر محتوا با قراردادی که درست یکسال پیش به اوپک امکان داد کنترل بازار را پس از یکسال جنگ قیمت ها در دست بگیرد و بهای نفت را در حدود ۱۸ دلار تثبیت کند، بسیار متفاوت است.

نخست از آن لحاظ که در عمل هیچ میدان ما نووری برای اوپک باقی نگذاشته است، زیرا با توجه به میزان تولید تعیین شده و تقاضای قابل پیش بینی بازار، کوچکترین لغزش کشورهای عضو بازار، خطر سقوط شدید بهای نفت را بخصوص از آنجا که نبارهای نفت پرهستند، در پی دارد. قرارداد مذکور، حداکثر تولید کل اوپک را حدود ۱۸ میلیون بشکه در روز تعیین کرده است که ۱۲/۵ درصد بیشتر از سطح تولیدی سال است که حدود ۱۶ میلیون بشکه در روز بود.

تمام کارشناسان، تقاضای بازار برای نفت اوپک را بین ۱۷/۵ تا ۱۸ میلیون بشکه در روز برآورد میکنند، به شرط آن که شرکت ها ناگهان ذخایر نفت خود را وارد بازار نکنند، کاری که اگر دلار به سقوط خود ادامه دهد، خواهند کرد، زیرا ذخیره نفت در حکم ذخیره کردن دلار است، همچنین به شرط آن که دلالتان پیش بینی کاهش دوباره بهای نفت را نکنند و تمام کشورهای بهدقت سهمیه تولید خود را رعایت کنند.

به گفته وزیر نفت گابون ۱۸۰ میلیون بشکه در روز درست حداقل قبول برای بازار است، اما تجربه ۶ ماه گذشته و تجربه تمام سالهای قبل از لطمه نفتی سال ۱۹۸۶ نشان داده است که تضایط در سازمان اوپک بیش از چند هفته دوام نمی یابد. از تابستان گذشته، بیشتر کشورهای عضو از سهمیه خود به مقدار زیاد تجاوز کردند و

بقیه از صفحه ۱

بر اثر توسعه نامعقول و نامتناهی سبب، بجای آن که باوری از دوش جا مع بر بردارد باوری بر سر با محسوب میشد. مع الوصف، بر اثر توسعه اقتصادی و سرمایه گذاری گسترده در کارهای عمرانی، رفته رفتی از هجوم نیروی کار به طرف بخش اداری کاسته میشد و بخش اداری، در موازاتی برای نگه داشتن کارهای خود بزمست می افتاد.

بعدها از استقرار رژیم جدید، که بقول فردوسی منبریا تخت یا تخت با منبر برآورد، حکومتگران که تجربه یی در اداره امور کشور نداشتند و "دعوا" دیگری سیر می کردند طبعاً نتوانستند بفهمند در یک کشور پنجاه میلیونی، با مشخصات کشور ایران، اگر ناگهان نظام اقتصادی و اداری را بهم بریزند چه فاجعه یی ببار می آید.

گوشه یی ازین فاجعه، همین وضع اشتغال است. جمعیت کشور، مطابق آمار که اخیراً "انتشاریات" از مرز پنجاه میلیون گذشته است و در حالی که دولت جرأت نمی کند رقم بیگاری را اعلام کند، هر سال نیم میلیون بزمستگان کسالت افزوده میشود.

ایران اگر در عداد کشورهای فقیر قرار نداشت و مراحل از رشد توسعه را نگذرانیده بود بحران ناشی از هرج و مرج و هر که هر که را - که از عوارض اجتناب ناپذیرها انقلابی محسوب می شود - به نحوی میتوانست از سرگذرانده. مسأله اینست که ایران کشور فقیری نیست و حکومت کنونی میخواد هدیوزور، زندگانی فقیرانه را بر مبنای بالقوه ثروت مندانه تحمیل کند.

جنگ هفت ساله تا حدود زیادی تحقق این مقصود را ممکن ساخته است. در سالهای اخیر در آرزوی کشوری آن که جذب برنامهای توسعه و عمران شود و تا شیری بر اوضاع عمومی مردم بگذارد، یک قلم صرف خریدار سلحه و تا مین ما یحتاج جیبها شده است و میلیون ها جوان و نوجوان ایرانی پیش از آن که فرضی برای فرا گرفتن و مشغول شدن به کاری حاصل کنند همین که دست راست و چپشان را شناخته اند، و حتی قبل از آن که دست چپ و راستشان را از هم زشناخته باشند، در خدمت جنگ قرار گرفته اند. یعنی تفنگی به دستشان داده اند و لقمه نان می دهند آنها میرسانند تا بخورند و خود را برای استقبال از مرگ زنده نگهدارند. برای این جوانها، که بخش قابل ملاحظه یی از نیروی فعال انسانهاست، ملاحظه یی از نیروی فعال انسانهاست. برای دیگران هم طرح "خود اشتغالی" را مهیا

طرح خود اشتغالی!

کرده اند که بر حسب اظهار مسئولان امر به مراحل اجرائی خود نزدیک میشود. طرح "خود اشتغالی" را وزارت کار و امور اجتماعی تهیه کرده و جهت تصویب به وزارت بودجه و برنامها فرستاده است و به منظور آن که کارها با سرعت پیش برود و هر چه زودتر صد ها هزار اشتغال جدید بوجود آید و مسأله بیگاری بطرز انقلابی حل و فصل شود، مسئولان وزارت کار با مسئولان شهرها برای تخصیص جا و محل مشغول مذاکره شده اند.

وزارت کار و امور اجتماعی در گزارشی که به همین مناسبت انتشار داده است می نویسد: "تنگناهای اقتصادی و کمبود منابع ارزی، نه تنها امکان سرمایه گذاری های گسترده توسط بخش دولتی و خصوصی را تا چند سال آینده غیر ممکن ساخته، بلکه تکمیل و راه اندازی سرمایه گذاری های نیمه کاره موجود را هم مشکل کرده است. نظام اداری کشور نیز که اغلب، نقطه امید جوانان در پیلمه و تحصیل کرده دانشگاهی جهت استخدام و اشتغال بکار بوده و می باشد تبدیل محدودیت در بودجه جاری و تورم نیروی انسانی، به هیچ وجه امکان پذیرش نیروی آماده بکار جدید را ندارد..."

با همین چند سطر، وزارت کار و امور اجتماعی رژیم آیت الله به جوانان ایرانی، بویژه دبیلیمها و دانشگاهیان - دیده ها خبر میدهد که تا سالها در بخش اداری و نیز در عرصه فعالیت های عمرانی کاری برای آنها وجود نخواهد داشت. برای بساط پهن کردن در کنار پیاده رویها و دلالتی و رمالی هم دیگر جای خالی وجود ندارد و همانها که قبلاً بهایین کارها روی آورده اند و استعدادش را هم داشته اند - لقمه را از هم می ربایند.

پس چه باید کرد؟ برای زنده ماندن باید ناند داشت و برای نان بدست آوردن باید کار کرد. میلیون ها جوان بیگار، که هر سال نیم میلیون هم بر تعداد آنها اضافه میشود، نا نشان را با پیدا زچه کاری در آورند؟

اینجا است که علماء و عقلائی جمهوری اسلامی، آن راه حل معجزه آسا را ارائه میدهند: خود اشتغالی! "خود اشتغالی" به تعریف ساده یعنی آنچه را که احتیاج به هیچگونه روحیه ای است که برفضای امضای قرارداد حاکم بود. عزم راسخ و همبستگی ۱۳ کشور عضو برای دفاع از بهای ۱۸ دلار که عامل موفقیت آنها در سال گذشته بود، اینک جز یادگاری متعلق به گذشته نیست. عربستان سعودی به صراحت تفهیم کرد که از تابستان گذشته ولویت های خود را تغییر داده است. به گفته یکی از اعضای مهم هیئت سعودی، کشور متبوع وی درباره

دوم مسئله حاضر به گذشته نیست. یکسای افزایش بهای نفت، زیرا برخلاف مزاج بازار است و دیگر آن که عربستان از این پس برخلاف سالهای قبل از سهمیه خود دفاع خواهد کرد.

بطور روشن تر، عربستان سعودی در سال گذشته هرگاه لازم بود با کاهش دادن میزان تولید خود تلاش میکرد تا بهای ۱۸ دلار برای

بخت بیدار دموکراسی و نگاهی بر کتابی

بقیه از صفحه ۳

آن رقص های پرآب و تاب کور شده است
خصما نه ترا زهرخمجانی بر اولیا دیروز
خودمی تا زندگی:

آری، حقوق بشرنا هم دروغ و بازیاست.
و شگفتا که حرفها دارنده گارد روزگار
سواری حضرات به زبان می آوردی، راه
قزل قلعه و اوین را به روی خود آب و
جارو می کردی.

از ژنرال پینوشه قصاب شیلسی، از
دیکتاتورهای افریقای سیاه (حتی
رفتگان) و عجب تر آنکه آزما به های
سقوط دولت دموکراتیک آئنده در شیلسی
مثل می آورند، تا اساس "حقوق بشر" و
"دموکراسی" را به خیال خود دست
ببندازند و اساسا "گوشان همدهکار
این حسابها نیست که هیچ عاقل اهل
نظری ادعا نکرده است که "جهان بزرگان"
ناگهان خواب نموده و بخود قبولاننده
است که: "هیها حقوق بشر را ندیده
گرفتیم و یگنا کبیره دست زدیم".
این کمال ساده لوحی است که چشم بر آن
دست ها می بینیم که پینوشه ها و
سوموزاها و ماکوسها و دیگران و دیگران
را علم کردند، صحبت بر سر این است که چه
شد حالیکه یک آنها با اردنگی صحنه را
ترک میکنند؟ - چه پیش آمد که پیش از
دوسوم همان نیم قاره ای امریکای جنوبی
از جنگ امثال آن خشن تریسین و
سرشنا س ترین دیکتاتورها رها شدند؟
چه اتفاق افتاد که نظایر ماکوس پس از
قریب بیست سال چاکری به آن زاری و
افتخار جا خالی کردند؟

مسلم "ماهیت" عروسک سازان تغییر
نکرده است، آنچه تغییر کرده فضای زندگی
است، حال و هوای تازه ای است که به آبر
قدرت غرب آموخته است، از "عروسکها"
جز آب بستن به آسیاب حریف کاری بر
نمی آید و به ابر قدرت شرق حالی کرده
است که "درهای بسته" به انفجار می کشد.
عزاداران "بهشت های گمشده" با این
چرخ عجیب می خواهند نمود کنند که
بیدار بیدارند ولی پیدا است که سخت
خواب خواب مانده اند، زیرا حداقل
نشانه ای بیداری آن بود که زبان از
شکوه نسبت به "خواجگان" جهلان
درمی کشیدند که این حق مسلم خواهان
که غلام خود را نگهدارند و با بغروند و آزاد
کنند و اگر بر آنها بی عنایتی شده، این
روال رابطه های خواجگی و بندگی است.
و حرف آخر این عزاداران این است که
یکبار فقط یک بار بیدار بیدار بگویند و
بنویسند که چه می شد به روزگار رسواری و
کامرانی قلم بدست می گرفتید و چنین تیز
و تند برخشن ترین دیکتاتورهای امریکای
جنوبی و پینوشه های قصاب نهیب میزدید
و از سر نوشت در دناک حکومت دموکراتیک
سا لوادور آلنده در شیلسی حکایتی جاندار
و عبرت آموز به "موظنان" خود عرضه
می داشتید؟

فواد روحانی زندگی سیاسی مصدق

در متن نهضت ملی ایران



کتاب "زندگی سیاسی مصدق" نوشته
آقای فواد روحانی - که قبلا "زیر عنوان
"مصدق در کشاکش چپ و راست" در قیام
ایران، به مرور، درج شده بود، از چاپ
خارج شد.

این کتاب در واقع اولین اثر تحقیقی در
باره زندگی سیاسی مصدق در متن نهضت
ملی ایران است. کتابها می که تاکنون
در باره مصدق و مبارزات ملی او انتشار
یافته، عموما "در ۹ سال اخیر به رشته
تحریر درآمده است. زیرا در دوران اختناق
۲۵ ساله پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲،
کوشش میشد که حتی نام مصدق به فرا موشی
مطلق سیرده شود. در نتیجه هیچگونه
تحقیق و تاء لیبی در باره او مجاز نبود.
در سالهای اخیر نیز تا در کتابها می که در
باره مصدق و مبارزات او نوشته شده و آقی
به مقصود نیست. زیرا از طرف نویسندگان
آنها به مدارک معتبر خارجی دسترسی
نداشتند و از طرف دیگر برای اینکه کتاب
اجازه انتشار یابد، ناچار بودند نقاش
شوم ملایانی نظیر سید ابوالقاسم کاشانی
را - که در همدستان و همدستی او با
در باره عوامل خارجی، در سقوط حکومت
مصدق و شکست نهضت ملی ایران شکستی
باقی نمانده است - از قلم بیدار زندوچه
بسا بحکم جبار، در این باره قلب واقعیت
کنند.

کتاب آقای روحانی بر اساس مدارک و
اسناد دوتا لیفات معتبر داخلی و خارجی،
از جمله اسناد محرمانه وزارت خارجه
انگلستان - که پس از مهلت قانونی ۳۰
ساله - منتشر شده، تنظیم یافته و نویسنده
با دقت و وسواس یک تاریخ نویس، اسناد

بهر تقدیر - ما هم پیداست که بیهوده چانه
میزنیم تا به حضرات حالی کنیم که مرغ
دو پا دارند. ناچار به خود و مخاطبان خود
با زگردیم تا پشت به واقعیتات و
تجربیات، تصویر جهان را روشن تر و
آنچنان که هست با زبانی بییم، تصویری که
از وای دغلی ها و بازیها و "سیاستها"
و کج رویها و عارضه ها گواهی می دهد که در
شرق و غرب اقبال آزادی سربه طلوع نهاده
است.

ومدارک موجود را از ما فی انتقاد علمی گذرانده است.

در این کتاب لیف مقدمات پیدایش نهضت
ملی ایران، موجبات و هدف های گسترده
ملی کردن نفت، پیمانها و انعکاسات
جهانی آن، اصطکاک با سیاستها و
توطئه های خارجی، برخورد آن به ضدیت
عوامل استبداد و ارتجاع و کمونیسم،
روشن شده است.

بنظر ما، نسل جوان ایران که آن دوران
پرافتخار را زندگی نکرده و مدارک معتبری
برای دانستن وقایع در دست ندارد، و از
طرفی غالبا "در معرض زهر پراکنی های
مشتی از زبانندگان رژیم کودتای ۲۸
مرداد ۳۲ قرار دارد، با خواندن این اثر
تحقیقی به روی واقعیت یکی از درخشانترین
دوران های نهضت ملی ایران چشم خواهد
گشود.

بهای کتاب ابتدا ۱۰۰ فرانک فرانسه
معادل ۱۵ دلار امریکایی تعیین شده بود.
ولی با توجه به مضیق مالی غالب هموطنان و
بخصوص جوانان، مؤلف محترم موافقت
نمودند که به قیمت ۶۰ فرانک برابر ۱۰
دلار - در دسترس علاقه مندان گذاشته شود.

خواستاران میتوانند برای خرید آن در
امریکا و اروپا، به آدرس های زیر مراجعه
نمایند:
K.V.C. Suite 5, College House, 29 | 31
Wrights Lane, Kensington, London
W8 5SH, England Tel: 01-938 1730
Kanoon Ketab, 2A Kensington Church
Walk, London W8 9HL, England
Tel: 01-937 5087
Ketab Corp, 16661 Ventura Blvd,
111, Encino Ca. 91 436-U.S.A.
Tel: (818) 995 3822

هموطنان مقیم اروپا، همچنین میتوانند
با ارسال معادل ۶۰ فرانک فرانسه یا حواله
به حساب بانکی قیام ایران (با ضمیمه هزینه
پستی) و ارسال قبض رسید به آدرس روزنامه
کتاب را دریافت دارند.
هزینه پستی بشرح زیر است:
اروپا هوایی: ۲۰ فرانک
اروپا زمینی: ۱۱ فرانک
ضمنا " برای نمایندگان فروش میتوانند
در فرانسه، با نشانی قیام ایران، و در انگلستان
با آدرس زیر مکاتبه فرمایند:

C/O Mrs. Kar, No. 12 Croft Gardens
London W7 Tel: 01-579 3923

راديو ايران ساعت‌های پخش برنامه

برنامه اول
ساعت ۷/۳۰ تا ۸/۳۰ ساعت ۱۷ تا ۱۸ به
وقت تهران: روی امواج کوتسبانه
ردیف های ۲۵ متر (فرکانس ۱۱۷۵۰ کیلو
هرتز) و ۳۱ متر (فرکانس ۹۵۸۵ یا ۹۵۹۴
کیلوهرتز) و ۴۱ متر (فرکانس ۷۱۷۰
کیلوهرتز).
برنامه دوم
ساعت ۶ تا ۶/۵۵ روی امواج کوتسبانه
ردیف های ۱۹ متر (فرکانس ۱۵۶۵۰ کیلو
هرتز) و ۳۱ متر (فرکانس ۹۴۰۰ کیلو
هرتز) و ساعت ۲۲ تا ۲۲/۵۵ به وقت
تهران روی امواج کوتا هردیف های ۳۱
متر (فرکانس ۹۴۰۰ کیلوهرتز) و ۴۱
متر (فرکانس ۷۰۷۵ کیلوهرتز).

درخواست اشتراك

بهای اشتراك: يك ساله ۲۴۰ فرانك فرانسه -
شش ماهه ۱۲۰ فرانك فرانسه -
دانشجویان نصف قیمت

اینجانب (نام و نام خانوادگی -
فارسی و به حروف لاتین)
نام خانوادگی: Nom
نام: Prénom
آدرس: Adresse:

ما بایم نشریه قیام ایران را به
مدت یک سال به مبلغ فرانک
شش ماهه به حساب بانکی نشریه
به حساب پستی نشریه
قبض رسید به ضمیمه ارسال می گردد.
تاریخ امضاء

شماره حساب پستی:
QYAM IRAN
C.C.P No: 2400118/E
PARIS
شماره حساب بانکی:

QYAM IRAN
Crédit du Nord
78, Rue de la Tour
75116 Paris
Compte No: 11624700200

توجه لازم

تمنا دارد تقاضای اشتراك را به آدرس
قیام ایران ارسال فرماید. نامه ها می
که به آدرس حساب پستی یا بانکی
فرستاده شود، بدست ما نمی رسد.

قبای به نام

جمهوری اسلامی

بقیه از صفحه ۹
حتی با وجود خمینی، نظام جمهوری اسلامی
با حرکتی گاه آهسته و گاه سریع، در حال
تغییر ماهیت است. نا رضایتی از نظام از
شخص اول آن که خمینی با شروع می-
شود و به بیشترین لایه های اجتماعی
می رسد. جزدربیان تبلیغاتی یا در
اعترافات که از مخالفان پیشین گرفته
شده، کمترین کلامی در ستایش از رژیم شنیده
می شود. خمینی نتوانست آن حکومت
اسلامی ای را که وعده می داد به ارمغان
آورد. جان نشینان او از این حیث بخست
مساعذتری نخواهند داشت.

تصحیح و پوزش

در شماره گذشته، در نامه وارده ای که
زیر عنوان " نشان درویشی" درج کرده
بودیم، متاء سفا نه کلمه " مشوب" اشتباه
بصورت " مشوب" چاپ شده بود که
بدینوسیله، با پوزش از نویسنده نامه،
آقای علی نوری، تصحیح می کنیم.

سقوط بهای نفت

بقیه از صفحه ۱۰

هر بیکه را حفظ کند و بدین ترتیب نقشش ناخوشایند تولیدکننده مکمل را ایفا میکرد. اما این کشور پس از این، در درجه اول، خواهان تمامی سهم خود از بازار است و حاضر نیست بیش از این نقش فرشته نگهبان را بازی کند. وزیر نفت عربستان سعودی بطور خصوصی گفته است: اگر سایر کشورهای انضباط را رعایت نکنند، هر قدر ادای فاقدها را بپردازیم، اکنون دوران همکاری است و ما دیگر حاضر نیستیم مورد سوءاستفاده قرار بگیریم.

انزوای کامل ایران

سازمان اوپک از آزمایش سال از هم گسیخته تر از همیشه بیرون آمد. ایران که به هر قیمت خواستار افزایش بهای نفت بود، پس از دور روز طفره روی و تعلل، سرانجام به زور و اجبار قرارداد امضاء کرد. حتی متحدان سنتی جمهوری اسلامی مانند لیبی و الجزایر این بار رژیم تهران را رها کردند و در سکوت و بدون شرکت در مباحثات و کنفرانس های مطبوعاتی، پشت سر عربستان سعودی قرار گرفتند. ایران تحت فشار شدید کشورهای عرب خلیج فارس که میخواستند عراق را نیز به قرارداد دبی پیوند و شکستی سیاسی نصیب ایران سازند، راهای نداشت جز تسلیم یا خودداری از امضاء قرارداد دکه در حکم عقب نشینی بود.

هیئت ایران با تلخکامی و اندیشه انتقام کنگران را ترک گفت و تصددا رد هم خود را صرف محدود کردن مدت قرارداد کند تا اوپک هر چه زودتر با رد دیگر تشکیل جلسه دهد. یکی از اعضاء هیئت جمهوری اسلامی اظهار داشت: این تازه "ژوند" اول بود. اوپک به احتمال زیاد در ژانویه یا فوریه آینده اجلاس دیگری خواهد داشت که در آن تعداد کشورهای نگران از کاهش بهای نفت بیشتر خواهند شد، و آنگاه کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس مسوود سرزنش قرار خواهند گرفت.

پاره ای از کشورهای عضو اوپک که جنگ خلیج فارس ربطی به آنها ندارد مانند ونزوئلا، نیجریه، اندونزی و گابون که از دخالت سیاست در بحث های اوپک خشمگین اند نیز در نگرانی ایسران سهیم اند. آنها برای گمانند که هدف واقعی کشورهای عرب خلیج فارس، کاهش بهای نفت به منظور زیاده بردن ایران است.

در این حال بیشتر ناظران در انتظار تشکیل جلسات متعدد و مورد به مسوودی هستند که تا قبل از سال ۱۹۸۶ رواج داشت، به گفته یک کارشناس فرانسوی: اعضای اوپک دورا در پیش داشتند، شکست یا از هم پاشیدگی، آنها شکست را انتخاب کردند. خلاصه شده از لوموند ۱۶ دسامبر ۱۹۸۷

بقیه از صفحه ۱

به همین دلیل قیمت اراضی این روستا ترقی کرده بود و در حدود متری هزار تومان معامله میشد. آیت الله العظمی نجفی مرعشی در میان اسناد متعلق به کتابخانه شخصی خود سندی یافتند که اثبات میکند روستای "خاوه" جزو موقوفات است و عواید آن مطابق نیت واقفان باید بمصرف امور شرعی، از جمله برگزاری مجالس روضه خوانی برسد. بنابر این، فتوی برای بطلان اسناد موجود داده اند و مطابق فتوای ایشان اراضی روستای خوش آب و هوای خاوه به وقفیت خود بازمیگردد.

بگمان ما این خبر را دستگه تبلیغاتی رژیم با قصد خاصی، بمنظور متذلل ساختن آیت الله العظمی آقای نجفی مرعشی انتشار داده است. در جریان انقلاب و در بدو تاسیس حکومت فعلی، ما چند آیت الله العظمی داشتیم که شب و روز اسم آنها بگوش میرسد و به هر مناسبت اعلامیه صادر می کردند و اعلامیه های آنها دست به دست می گشت. آیت الله العظمی شریعتمداری را داشتیم که سرانجام او را با آن رسوایی خلع مقام کردند و برای قرائت اعتراف نامه جلوی دوربین تلویزیونی نشان دادند و در جها ردیواری خانه خود، تحت محاصره اش قرار دادند. راه رفتن او مدبران و بستند تا سرانجام بر اثر خونریزی کلیه و ممانعت از دوا و درمان درگذشت.

آیات عظام حاج آقا حسن طباطبائی قمی و سید صادق روحانی را داشتیم که در حال حاضر بعلت مخالفتشان با اعمال و رفتار حکومتگران در خانه های خود محبوسند. از طرف آیت الله العظمی طباطبائی اخیرا "اعلامیه مشروعی انتشار یافت که با قاطعیت و صراحت، سیاست های جاری رژیم بویژه اقدامات جنگ ایران و عراق را محکوم کرده است و به همین دلیل نیز بیش از پیش تحت فشار واقع شد و پسرش و عروسش را گرفته اند و مطابق معمول، معلوم نیست به کجا برده اند و چه بنیایی بر سرشان آورده اند.

از آن همه آیت الله العظمی میماند آیت الله العظمی گلپایگانی و آیت الله العظمی نجفی مرعشی. مردم گامی از خودشان می پرسند این دو مرجع مشهور تقلید چه شدند و کجا رفتند و اگر در قید حیاتند چه میکنند و چه میگویند. از حضرت آیت الله العظمی آقاسی گلپایگانی تا این اواخر گامی خبری و اثری تراوش نکرد. بدین معنی که مسئولان امور هر چند یکبار، بیمناسبتی اشخاصی را به محضر شریف ایشان میبردند و تشریفی میدادند که آنها مسائل خاصی را در میان بگذارند و حضرت آیت الله را در موضوعات مشخصی به حرف بکشانند. آیت الله گلپایگانی با آن سادگی مخصوص خودش مطالبی میفرمود و دستگاه

نقصان آیت الله

چندی است که با او و اوها گفتگو می رود مینویسد و آبرو برای ایران اسلامی باقی نمیگذارد. اینست که به او گفته ام منظرا "به اینجانب بیاید و خودم مقداری از وقت صرف میکنم تا مطالبی را که لازم دارم در بطور متقن و مستند در اختیارش بگذارم.

همین آدم روشن بین، روز دیگری مثنوی مولوی در پیش روی خود داشت و با من در باره یکی از ابیات مولانا بحث میکرد. درین اثناء طلبه ای وارد شد. آیت الله بسرعت مثنوی را بست و زیرکتا به پنهان کرد چون می ترسید آن طلبه عقیده اش را در باره مولانا سوال کند و در محظور بنا دنیا از آن بدتر، برای دیگران خبر ببرد که آیت الله العظمی را

در حال خواندن مثنوی دیده است! مردمی که مدتها از حضرت آیت الله العظمی نجفی مرعشی خبری نداشته اند ناگهان روزی با او بازمیکنند و مطلع میشوند که بحمد الله حضرت آیت الله ز نعمت حیات و سلامت برخوردار است و خوشبختانه از راه صدور فتوای از ایشان سلب نشده است و شئون و احتراماتش تا آن حد رعایت میشود که فتوایش را به تفصیل و با ذکر تمام القاب و عناوین دروسایل ارتباط جمعی منعکس کرده اند. حال به کسی چه مربوط اگر حضرت آیت الله از بین همها این ابتلائات، درین هنگامه جنگ و کشتار و بیدادگری و ویرانی، توجعشان انحصارا معطوف به بیلاق خوش آب و هوای "خاوه" و درخت های سیب و گیلاس آنجا است!

مسرردم این زمانه، بخصوص جوانانی که چند کلاسی هم درس خوانده باشند، فضلند. نمیتوان به آنها گفت چشمتان را ببندید و شما نظور چشم بسته بپذیرید که لابد از نظر آیت الله العظمی سرنوشت باغات سیب و گیلاس "خاوه" از سرنوشت ایران مهم تر است.

والا همان طور که در باره زمین های "خاوه" مدارک جمع آورده و فتوای داده اند میتوانستند دو کلمه هم در باره او وضع عمومی ایران از نظیر بنظر بفرمایند!

تبلیغاتی رژیم همین حرفها را با آب و تاب، بعنوان رهنمودهای ایشان منتشر می ساخت. یک نمونه اش این بود که حضرت آیت الله فرموده بود تعطیل مکتب خانه های قدیم و ایجاد مدارس جدید باعث تمام مفاسد بوده است و برای آن که جاهل معه سلامت خود را با زیاده پدیده های جدید را ببینند و همان مکتب خانه ها را از نو دایر کنند، پیدا است که نسل تحصیل کرده مروزی وقتی این حرفها را بعنوان رهنمودهای آیت الله العظمی گلپایگانی میخواند و می شنید چه تصویری از آیت الله در



ذهنش نقش می بست. آیت الله العظمی حاج سید شهاب الدین نجفی مرعشی زیرک تر از آن بود که از این قسم برنامها بتوان برایش ترتیب داد.

شخص موشقی نقل می کرد که روزی به دیدار آیت الله نجفی رفته بودم. در کتابخانه منزلش با یک فرنگی مشغول مذاکره بود و او را به منابع و ماخذی در باره موسیقی ایرانی راهنمایی می کرد. وقتی که آن شخص خدا حافظی کرد و رفت آیت الله گفت این شخص میخواهد کتابی در باره موسیقی عرب و ایران در دوره اسلامی تالیف کند. من دیدم اگر چه جنگ این آخوندهای نادان بیفتد

اعلامیه

نهضت مقاومت ملی ایران

نهضت مقاومت ملی ایران، در ارتباط با اخراج ۱۷ تن ایرانی و ترک هواداران سازمان مجاهدین خلق - از فرانسه، روز سه شنبه ۸ دسامبر اعلامیه ای منتشر کرد که ضمن آن گفته شده است: نهضت مقاومت ملی ایران فارغ از اختلاف عمیقی که در زمینه عقاید سیاسی و روش مبارزه با مجاهدین خلق دارد، اخراج هر خارجی، بخصوص بنا هندگان سیاسی را از فرانسه، کشور قانون و مذهب حقوق بشر، مخالف اصول و مقررات شناخته شده از سوی جامعه بین المللی می داند. دولت فرانسه روز سه شنبه هفتم دسامبر،

چهارده تن از اعضاء و هواداران سازمان مجاهدین خلق را به تفریق سه تنه ترکیه، در منطقه یارین با زدن کرده، روز سه شنبه هفتم دسامبر، آنان را به مقصد گابون اخراج کرد. اخراج این هفده تن که عده ای از آنها بنا هنده سیاسی بودند و به گفته وزیر کشور فرانسه، فعالیت های شان، به نظم و امنیت فرانسه، لطمه وارد می آورد، اعتراض تعدادی از شخصیت ها و سازمان های فرانسوی و غیر فرانسوی و کمیساریای عالی بنا هندگان با زمان ملل متحد را برانگیخته است. مجاهدان اخراج شده به گابون و خانواده های آنان دربارین به اعتماد غذایی تا محدود دست زده و خواهان لغو احکام اخراج هفده تن مزبور شده اند.

نشانی: QYAM IRAN C/O G.B. 17, bd RASPAIL 75007 PARIS FRANCE

ایران هرگز نخواهد مرد